

د: ۸۷/۱۰/۱۱

پ: ۸۷/۱۱/۱۵

رساله‌ای در سیر و سلوک وصیت‌نامه‌ی ابی‌البقاء اسحاق الحسینی سبّحه‌الله

علیرضا جلالی*

عاطفه بانگ**

چکیده

رساله حاضر وصیت‌نامه‌ای عرفانی است از ابوالبقاء اسحاق الحسینی استرآبادی که در ۸۱۸ ق نوشته شده است. این رساله به فارسی است و دو مقدمه و پنج فصل دارد. در مقدمه اول و دوم آن مباحث نظری عرفان مطرح شده و فصول اول تا سوم مربوط به سیر و سلوک عملی است و مجدداً در فصلهای چهارم و پنجم مباحث نظری مطرح شده است. این وصیت‌نامه بخشی از مجموعه نوشته‌های مهم حروفیه است و قسمتی از عقاید آنها را بیان می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نسخه‌شناسی، حروفیه، سید اسحاق، قرن نهم هجری.

* استادیار دانشگاه پیام نور تهران

E-mail: alireza-jalali26@yahoo.com

** عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور تهران

E-mail: atefebang@yahoo.com

معرفی مؤلف

نام کامل مؤلف «ابوالبقاء اسحاق حسینی استرآبادی حروفی» است (منزوی ۱۳۴۸: ۱۳۸۴/۲). از سوانح زندگی او اطلاعات بسیار کمی در دست است. شیخ آقا بزرگ طهرانی در *الذریعه* (۱۰۷/۲۵) درباره این وصیت‌نامه نوشته است: «لابی البقاء اسحاق الاسترآبادی الحروفی الحسینی». نیز می‌گوید: تحت عنوان وصیت‌نامه^۱ نسخه‌ای در ترکیه است که متعلق به حروفیان می‌باشد و احتمالاً همین نسخه باشد (همانجا).

در مجموعه *رسائل حروفیه*^۲ کلمان هوار تحت عنوان *هدایت‌نامه*، *نهایت‌نامه*، *اسکندرنامه*، از *محرم‌نامه* سید اسحاق نام برده شده که ممکن است این شخص همان ابوالبقاء اسحاق حسینی استرآبادی مؤلف وصیت‌نامه باشد. زیرا وی در *محرم‌نامه* که تألیف آن را در ۸۳۵ ق به پایان رسانده تولد خود را ۷۷۱ ق نوشته و زمان نوشته شدن *وصیت‌نامه* ۸۱۸ ق است که وی در قید حیات بوده است.

به گفته عبدالباقی گولپینارلی در کتاب *فهرست متون حروفیه* (گولپینارلی ۱۳۷۴: ۸) تنها نام «حسینی» به عنوان یکی از شاگردان و پیروان فضل‌الله نعیمی (مؤسس حروفیه) نقل شده و در ادامه آمده است: «از خواب‌نامه سید اسحاق استرآبادی خلیفه فضل درمی‌یابیم که فضل چگونه در راه تصوف به سلوک پرداخته است».

سید اسحاق واقعه را به نقل از فضل چنین شرح می‌دهد (همان: ۵):

... در اطراف فضل که خود را مهدی می‌پنداشت و معرفی می‌کرد هفت تن گرد آمده بودند که عبارت‌اند از: شخصی کهن‌سال به نام فخرالدین، جلال‌الدین بروجردی، فضل‌الله خراسانی، حسینی، عبدل اصفهانی و ... اینان اولین پیروان فضل بودند (همان: ۸).

میرشریف از جانشینان فضل در *بیان‌الواقع خلفای او* را به ترتیب این چنین آورده است:

امیر سید علی، حسین کیابن ثابت، مولانا مجدالدین، مولانا محمود، مولانا کمال‌الدین هاشمی، خواجه حافظ حسن، شیخ علی مغزایش، مولانا بایزید، توکل‌بن دارا، مولانا ابوالحسن، امیر سید اسحاق، امیر سید نسیمی و ... (همان: ۱۶).

در کتاب *حروفیه در تاریخ* (آژند ۱۳۶۹: ۴۳) نیز تحت عنوان «خلفای فضل» از شخصی به نام خواجه سید اسحاق که از نزدیکان فضل است یاد شده و سپس چنین آمده است:

میرسید اسحاق را مرشد خراسان نامیده‌اند و سیدالسادات لقب داده‌اند، از اهالی استرآباد بود و کتاب *محرم‌نامه* خود را به گویش استرآبادی تألیف کرده است. او در ۷۷۱ ق به دنیا آمد بعدها جزو یاران نزدیک فضل شد و طبق گفته‌ی خود دختر فضل را به زنی گرفت. در ۸۳۱ ق کتابی پرداخت به نام *محرم‌نامه* و در آن اصول عقاید و اندیشه‌های حروفیان را شرح داد و از جانشینی دختر فضل با لقب «کلمه‌الله هی‌العلیا» جانبداری کرد. او قبل از این اثر احتمال دارد که آثار دیگری چون *اشارت‌نامه* (۸۰۷ ق) و *بشارت‌نامه* و *نامی‌نامه* (۸۰۷ ق) را نیز به سیاق مثنوی قلم زده باشد.

غیاث‌الدین محمد، خواهرزاده‌ی علی‌الاعلی و نویسنده‌ی *استواء‌نامه* می‌نویسد:

سید اسحاق پیشوای حروفیان خراسان است (در نیمه‌ی اول سده‌ی نهم) و پیروان او به کفر گراییده‌اند، و اهل خراسان و مسترشدان سیدالسادات امیر اسحاق (رضی‌الله عنه) برآنند که مادام که در قید بشریت‌اند، ادراک بهشت و تصرف بهشت و بهشتیان می‌باید کرد. چون خلع بدن کرده شود به آن ادراک واصل خواهند شد... (کیا ۱۳۳۰: ۷ و ۳۰۶، به نقل از *استواء‌نامه*).^۳

خواب‌نامه و *اشارت‌نامه* و *محرم‌نامه* یا *محرم‌نامه* و *تراب‌نامه* هم به سید اسحاق نسبت داده شده است.^۴

مشخصات نسخه‌ها

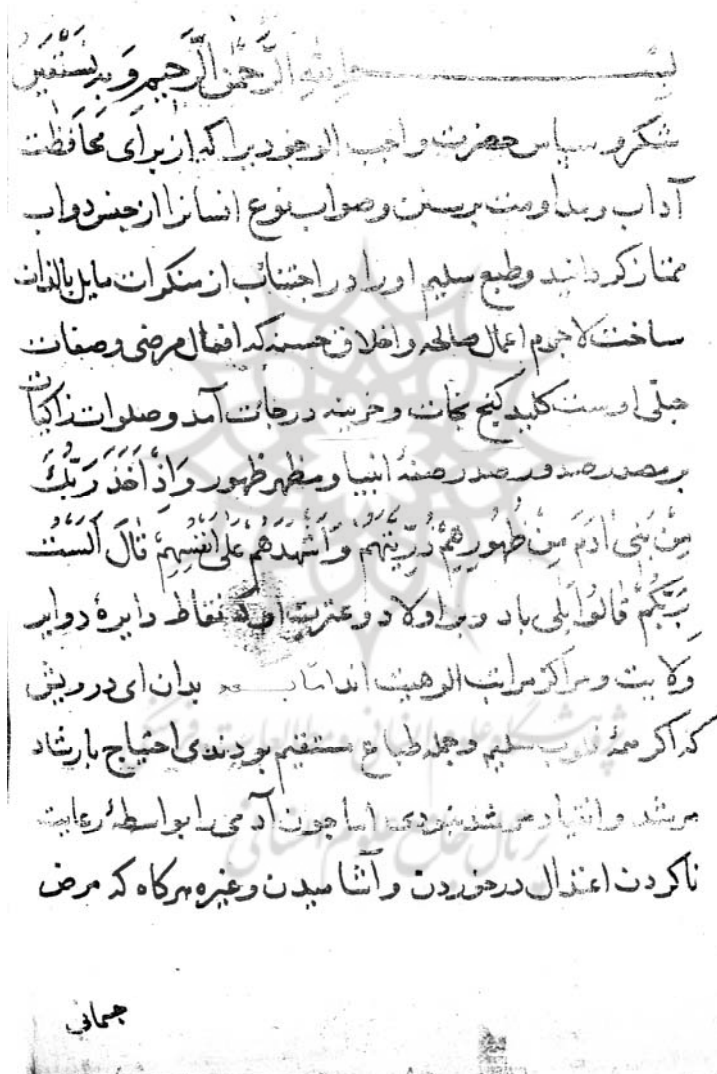
ابوالبقاء اسحاق الحسینی رساله‌ی خود را با عنوان *وصیت‌نامه* در تاریخ شوال ۸۱۸ ق نوشته و به پایان رسانده است. دلیل کتابت آن را «درخواست جمعی از درویشان صادق و طالبان محقق و همدمان محرم و محرمان همدم» دانسته است.^۵

وی پس از سپاس «حضرت واجب‌الوجود و سلام و صلوات بر مصدر صدور موجودات و درود بر اولاد و عترت او [علیهم‌السلام]» دو مقدمه نوشته است. سپس پنج فصل به آن افزوده که تنها سه فصل از آنها را شماره‌گذاری کرده است. دو فصل باقیمانده در این تصحیح شماره‌گذاری شده‌اند.

رساله‌ی حاضر بخشی از یک مجموعه (جُنگ) است که سه نسخه از آن موجود است، در: ۱. کتابخانه‌ی ملی، ۲. کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ۳. کتابخانه‌ی بروسه‌ترکیه.

نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی ملی (شماره‌ی ۶۶۰۵) دو مقدمه و پنج فصل دارد (از ص

۶۰۱ تا ۶۵۴). این مجموعه به خطوط نستعلیق و نسخ نوشته شده و احتمالاً متعلق به قرن یازدهم هجری است. سرفصلها با مرکب قرمز نوشته شده و جلد تیماج قهوه‌ای و دارای ترنج و نیم‌ترنج است. جنس این جلد مقوایی لولادار به ابعاد (۱۲۰ × ۱۷۵) و کاغذ نسخه آن اصفهانی است.



در جنت بجا نشت و هر کس که محکوم حکم بجلی دانست در جنت
در جنت در جانت و هر که ند در مقام عبودیت و نذر مقام
محبت است اولئك كالا تمام بل هم اصل وصف حال است
و در بیان مراتب عبودیت و محبت سخن بسیار است و وعده
مادرین رساله بیان قواعد آداب و اوضاع فقر و درستی
برد و در آن باب نیز جهت اعتماد بر اذهان سلیم و طباع
مستقیم زیاده اطناب نداشت امید بحضرت و امین العظام
و ائمه است که قدم اخلاص ما را بر جاده اساس شریعت
مصطفوی ثابت دارد و قلم اعتقاد ما را بر صفت ولایت
مرتضوی جاری گرداناد و پیاران و دوستان ما را
بذخیره اعتقاد ما غنی سازد بعضی از اندیم و احسانه
المعجم و صلی الله علی نبینا محمد و ولینا
و آله انا علی و اولادها و عترتها
المصومین و سلم تسلیما

تصویر صفحه آخر نسخه کتابخانه ملی

نسخه دوم از وصیت‌نامه در فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران (ج ۱۱، شماره ۲۴۷۷) رساله چهارم از یک جنگ (از ص ۲۸۵ تا ۳۱۵) است. خط آن نسخ سده دوازدهم هجری است. بر اساس فهرست دانشگاه تهران، این رساله دو مقدمه و دو فصل دارد. البته ذکر دو فصل در این فهرست به جهت افتادگی‌ای است

که در سه فصل آخر رساله مذکور رخ داده است. جلد آن تیماج مشکى، کاغذ آن اصفهانی و ابعاد آن ۱۵×۱۰ است.

۱۲۵

ولایت و مراکز مراتب الرهیت اند اما بعد
 بیان ای درویش که اگر همه قلوب سلیم و جمله
 طباع مستقیم بودند ی احتیاج بارتداد میشد
 و انقیاد میترسید نبودى اما چون آدمی باطل
 رعایت ناکردن اعتدال در خوردن و آشپزی
 و غیره هرگاه که مرض جسمانی واقع شود بالضرر
 رجوع بطیب حادث باید کرد و مأمور او
 باید شد تا مجال صحت باز آید همچن هرگاه که
 بسبب افراط و تفریط در غذاها و شرابها روحانی
 عارضه روحانی عارض شود بالضرورة احتیاج
 حکیم حادث که بشخص علاج امراض قلوب
 تواند کرده باشد و اگر هدایت از حق و سبب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 شکر و سپاس حضرت واجب الوجود پر که
 از برای محافقت آداب و عبادت بر سرین
 و صواب نوع انسان از جنس دواب نماز کرده
 و طبع سلیم او را در اجتناب از منکرات مایل بنا
 ساخت لاجرم اعمال صالحه و اخلاق که انال
 مرضی مصنات جلی درست کلید کنج نجات و خوش
 درجات آمد و صلوات زاکیات بر صدر صدر
 صدر صند اسبیا و مظهر ظهور و از اخذ رتبه
 مِنْ بَيْنِ اَدمِ بْنِ طَهْرِهِمْ ذَرَبْتَهُمْ رَأْسَهُمْ
 عَلَى اَنْفُسِهِمْ وَ قَالَ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَاَنْزَلْنَاهُ
 وَ بَدَا لَدَا وَ عَثَرَتْ اَوْ كَقَطَاطِ دَائِرَةٍ دَوَابِّ

دلالت

تصویر صفحه اول نسخه دانشگاه تهران

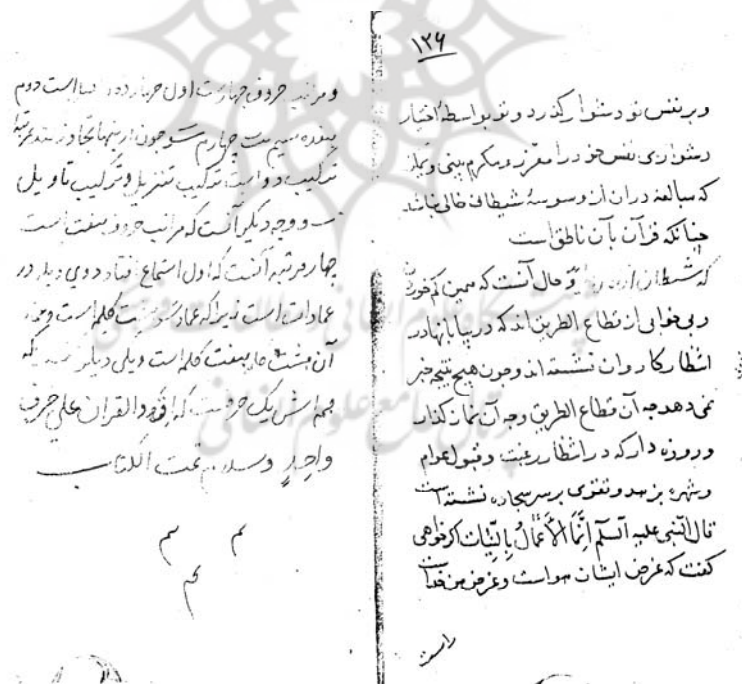
نسخه سوم در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه بروسه (ج ۲، بخش ۱: ۱۴۸۴) به اهتمام دکتر توفیق سبحانی معرفی شده است.

به دلیل عدم دسترسی به نسخه کتابخانه بروسه ترکیه و به جهت افتادگی برخی عبارات در نسخه دانشگاه تهران، نسخه کتابخانه ملی با حرف اختصاری «م» اصل قرار داده شد و با نسخه دانشگاه تهران با حرف اختصاری «ت» در پاورقی مقایسه شده است. تفاوت‌های میان دو نسخه عیناً در پاورقی متن ضبط شده است. شماره آیات و ترجمه آنها در پاورقی ذکر شده و احادیث و روایات به اصلشان

ارجاع داده شده‌اند. کلمات افزوده شده در [] قرار داده شده است. اشعار موجود در متن نیز تا حد امکان به شعرای آنها انتساب داده شده است. روش کار، تصحیح انتقادی است و اساس کار مقابله و تهذیب یک نسخه در مقایسه با نسخه یا نسخ دیگر است. شایان ذکر است که این رساله تاکنون به چاپ نرسیده است.

ویژگی املائی

این رساله چند نوشته‌ی رمزگونه دارد. معمولاً حروفیان از این رموز در نوشته‌ها و کتابت خود سود می‌جستند. شکل رمزی در متن و معنای آن در پاورقی قید می‌گردد.^۶ در این رساله، حرف «ک» به جای «گ» و حرف «ب» به جای «پ» آمده است و از «ء» به جای حرف «ی» استفاده شده است و نیز دو حرف هم‌شکل به یک حرف تخفیف یافته و شکل صحیح آن در متن آورده شده است.



تصویر صفحه آخر نسخه دانشگاه تهران

اوضاع اجتماعی - سیاسی حروفیان

حروفیان در عصری حرکت خود را آغاز کردند که سرزمین ایران حکومتیایی چون غزنویان، سلجوقیان و مغولان را تجربه کرده و به عهد تیموریان رسیده بود. در این دوره اوضاع مردم به لحاظ سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی بسیار نابسامان بوده است. بنابراین فضای ایران از جهت فرهنگی و اجتماعی، زمینه پیدایش نحله‌ها و فرقه‌ها را پیدا کرده بود و جنبشهای اجتماعی و سیاسی، شکل مذهبی به خود می‌گرفتند. یکی از این نحله‌ها حروفیگری است که به دست فضل‌الله استرآبادی متخلص به نعیمی (۷۴۰-۷۹۶ق) پدید آمد و در مدت کمی، از شمال خراسان و حاشیه خزر تا فارس و اصفهان و از آذربایجان تا عراق و سوریه و آناتولی گسترش یافت و حتی به اروپا (منطقه بالکان) رسید. حروفیان در بسط فرهنگ اسلام و تشیع در ایران و آناتولی و بالکان تأثیر گذاشتند. آنان روی شعر و ادبیات هم اثر گذاشتند. بازگشت به زبانهای محلی در آثار حروفیه جالب توجه است. سرودن اشعار پرحرارت عرفانی و مذهبی به دو زبان ترکی و فارسی از جمله کارهای آنهاست (ذکاوتی قراگزلو ۱۳۸۳).

از مشخصه‌های عمده اجتماعی و مذهبی سده نهم، شیوع چشمگیر تصوف و فراوانی خانقاهها و درآمیختن طریقت و شریعت است. در این سالها هیچ نهاد اجتماعی، سیاسی و حکومتی، جز خانقاهها و حلقه‌های تصوف که با ترویج «تئوری تسلیم» خاطر مردم آشفته‌حال را آرام می‌کرد، نمی‌توانست آنان را پناه دهد. این مرام و مسلک تسلیم و عزلت‌گزیدن از دنیا و خوارداشتن امور دنیوی، به دیده خونخواران مغول و اخلاف آنها پسندیده می‌آمد؛ تا جایی که تیمور پس از فتح هر شهری به دیدار مشایخ آن می‌رفت و از آنان همت می‌طلبید!

در این دوره جریانهای گوناگون تصوف وجود داشت که می‌توان آنها را با توجه به دیدگاهها و آموزه‌هایشان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. سلسله‌های صوفیانه مانند نقشبندیه، صفویه و نعمت‌اللهیه.

۲. نهضت‌های صوفیانه مانند نوربخشیه و حروفیه (عباسی ۱۳۷۹).

برای ایستادگی در برابر این شرایط که زور و زر و دین و فرهنگ و اخلاق و ادب و معنویت و هنر، درست در دست حاکمان تیموری بود، جنبشهایی به راه افتاد

که در عین ایستادن بر همان دو پای شریعت و طریقت و با وجود مایه گرفتن از آن دو، مسیر آن را عوض کردند، مانند جنبش حروفیه (ثبوت ۱۳۵۶).
به طور کلی این نحله جامع صوفیگری و شیعیگری است، بدون آنکه هیچ یک مقصود بالذات باشد. ولی همین درآمیختگی دو طرز فکر به این صورت متکامل، نمونه‌ای است از پیوستگی تصوف و تشیع.
باید گفت که در حروفیگری آنقدر نیروی زندگی وجود داشت که حتی پس از مرگ بنیانگذار و سرکوبی پیروان آن، توانست در فرقه‌های دیگر مانند بکتاشیه نفوذ کند (نک: شییبی ۱۳۵۹).

این مقاله درصدد تحلیل اوضاع اجتماعی - سیاسی و فرهنگی حروفیان نیست، در این خصوص می‌توان به منابعی که ذکر آنها گذشت، مراجعه کرد.

خلاصه وصیت‌نامه

مؤلف وصیت‌نامه آدمیان را دارای طبایع مختلف می‌داند که گاه به دلیل رعایت نکردن اعتدال، دچار بیماری روح و جسم می‌شوند که در هر دو صورت باید به نزد طبیب حاذق بروند. عقاید باطل مانند اعتقاد به تناسخ و الحاد و اباحه، موجب بیماری و عقاید صحیح یعنی بر جاده شریعت مصطفوی قائم و قاعد بودن، موجب صحت روح و قلب می‌گردد و قلب انسان را به «عرش الله» تبدیل می‌کند.
در مقدمه اول نبوت را ظاهر ولایت می‌شمارد و اطاعت از نبی را امری ضروری به حساب می‌آورد و می‌گوید: *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
آنان که مدعی مشاهده حقیقت‌اند، بدون نگرستن به آینه شریعت، در واقع سقیم‌القلب هستند.

در مقدمه دوم آدمیان به سه صنف و طایفه تقسیم شده‌اند:

اول نیکی‌کنندگان بالذات که انبیاء و اولیاء و محققان هر عصرند و تعداد آنها اندک است. دوم بدی‌کنندگان بالذات مانند ابوجهل و امثال او. و سومین طایفه مایل‌الطرفین‌اند که اکثریت مردم در این گروه‌اند و اهل ارشاد با این گروه سروکار دارند.

مؤلف در فصل اول اذکار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را شعار خداپرستان بیان کرده است.^۷ برای اخلاق حمیده و ذمیمه نیز مؤلفه‌هایی را ذکر می‌کند. رأس اخلاق

ذمیمه را دوستی و طلب مال و جاه دانسته و رأس اخلاق حمیده را ترک دوستی مال و جاه می‌داند. او علم فقر را همان علم توحید می‌داند و آن را اصل علوم قلمداد می‌کند و معتقد است به واسطهٔ به دست آوردن اندک مایه‌هایی از علم، نباید خود را طبیب دلهای سقیم دانست.

فصل دوم و سوم اختصاص به توصیه‌هایی در باب سیر و سلوک دارد از آن جمله دوری از ریا و شعبده، عمل به واجبات و ترک محرمات الهی، ترک تکلف جامه و مسکن و طعام، منع هوای نفس و... وی کم خوردن و کم آشامیدن، کم خفتن و کثرت ذکر و نماز و مداومت بر صوم و خلوت را از پایین‌ترین مراتب مجاهدهٔ نفس می‌داند و حقیقت مجاهدهٔ نفس را گذشتن از تقلید و عادت و آیین آباء و اجداد قلمداد می‌کند. طی طریق و مجاهدهٔ نفس را نیز با «مرشد محقق» جایز می‌شمارد.

او ملامت‌کشیدن و حقارت نزد مردم را عامل رفع حجب از نفس و درک حقایق اشیا می‌داند. از نظر او تفاوت در مشرب انبیا [علیهم السلام] به دلیل اقتضای زمان و قابلیت قوم زمان و حکمت الهی است.

در فصل چهارم بحث از این است که انسان فطرتاً بعضی از امور را دشمن و برخی را دوست می‌دارد. تفاوت افراد در حب و بغض به دلیل تفاوت در کلمات مجرد الهی و حروف بینات الهی و سبحانی است؛ زیرا ترکیبات در مجردات نامتناهی است و در نتیجه انسانها در استعدادهای فطری متفاوت‌اند. بنابراین انسانی که فطرت معتدل دارد، از هرچه نفرت داشته باشد، آن چیز منکر است و بالعکس، به هرچه میل کند، مرغوب است. مانند میل و نفرت انبیا — علیهم السلام — که متابعت از آنها عدل و عدم متابعت، ظلم است. آنچه نزد طبع معتدل مشروع است، ادب است و آنچه نامشروع می‌باشد بی‌ادبی است. شریعت، برترین و کامل‌ترین آیین است که ظاهر آن، موجب نظام عالم و باطن آن مرآت جمال حق است.

در فصل پنجم سخن از این است که خدا مسبب‌الاسباب است و ماده را واسطه می‌داند در نتیجه بهشت و دوزخ هم ماده و سبب لازم را دارد؛ ماده و سبب بهشت و دوزخ فکرها و قولها و فعلهای آدمیان است. و در این باب توضیحاتی داده و اهل

بهشت و دوزخ هر دو را تحت تجلی ذاتی خدا می‌داند، بهشتیان را تحت صفات جمالی و دوزخیان را تحت صفات جلالی حق می‌شمارد.

کلام آخر

در پایان شایان ذکر است که سخن عارفان در طول تاریخ مملو از رموز بوده و حروفیان نیز از این قضیه مستثنا نیستند. مثلاً مولوی می‌گوید:

گر چه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است
و بایزید بسطامی بیان می‌کند:

گفت طوافی کن به گردهم هفت بار وین نکوتر از طواف حج شمار
چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای گرد کعبه صدق برگردیده‌ای

بنابراین طبیعی است که اعتقادات این طایفه دستخوش قضاوت‌های ناعادلانه گردد، چنانکه حروفیان به آن دچار شدند؛ عده‌ای آنان را «ملحد» نام نهادند و حکم به تکفیرشان دادند، برخی آنها را ماتریالیست خواندند، بعضی برچسب بی‌دینی، زندقه و اباحه به آنها زده‌اند و بالعکس عده‌ای نیز آنها را به طور کامل تأیید کرده و شیعه دوازده‌امامی غیرغالی معرفی کرده‌اند. بحث در مورد حروفیه نیازمند تحقیقات بیشتر و دقیق‌تر است. امید که مورخان و تاریخ‌نگاران با عنایت بیشتری به این مقوله بپردازند.

پی‌نوشتها

۱. در واقع این وصیت‌نامه مشتمل بر توصیه‌های معرفتی - اخلاقی یک قطب به پیروان خود است.
۲. مجموعه رسائل حروفیه شامل چند رساله نفیس عرفانی است که تماماً در بیان عقاید آنهاست:
 - الف. شرح جاویدان‌نامه (از ص ۱ تا ۶۸)
 - ب. شرح عرش‌نامه (از ص ۷۰ تا ۲۱۱)
 - ج. رساله تحقیق‌نامه (از ص ۲۱۴ تا ۲۸۱)
 - د. رساله وصیت‌نامه (از ص ۲۸۴ تا ۳۱۵). مؤلف این رساله از پیروان سید فضل بوده و خود را پیرو تأویل و دارای تألیفات متعدد معرفی می‌کند (منزوی ۱۳۴۸: ۱۴۸۴/۲).
۳. شایان ذکر است که منابع متعددی در خصوص فعالیت‌های حروفیان در عهد شاهرخ تیموری گزارش داده‌اند که همه در دربار شاهرخ بوده‌اند و طبیعی است که جانب «حضرت سلطنت شعاری» را مرعی داشته‌اند.

۴. برای کشف حقیقت باید کتابهای منسوب به سید اسحاق و وصیت‌نامه ابوالبقا اسحاق الحسینی به لحاظ نثرنویسی مقایسه شوند که در آینده انجام خواهد شد، بمنه و کرمه.
۵. در محرم‌نامه هم علت تألیف را «جهت همدمان محرم و محرمان همدم» نوشته است (گولپینارلی ۱۳۷۴: ۸۴).
۶. برخی از معانی رمزگونه‌ها در واژه‌نامه گرگانی (کیا ۱۳۳۰) ذکر شده و برخی نیز در فهرست متون حروفیه (گولپینارلی ۱۳۷۴) آمده است.
۷. در این بیان رایحه‌ای از گرایش یا آگاهی نسبت به افکار زرتشت به چشم می‌خورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

وصیت‌نامه‌ی ابی‌البقاء اسحق الحسینی سبّحه‌الله

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

شکر و سپاس حضرت واجب‌الوجودی را که از برای محافظت آداب و مداومت بر سنن و صواب، نوع انسان را از جنس دواب ممتاز گردانید و طبع سلیم او را در اجتناب از منکرات، مایل بالذات ساخت. لاجرم اعمال صالحه و اخلاق حسنه که افعال مرضی و صفات جبلی اوست، کلید گنج نجات و خزینه درجات آمد، و صلوات زاکیات بر مصدر صدور، صدر صفة انبیاء و مظهر ظهور ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾^۱ باد، و بر اولاد و عترت او که نقاط دایره دوایر ولایت و مراکز مراتب الوهیت‌اند.

اما بعد بدان ای درویش! که اگر همه قلوب سلیم، و جمله طباع^۲ مستقیم بودند، احتیاج به ارشاد مرشد و اتقیاد مرشد نبود. اما چون آدمی را به واسطه رعایت ناکردن اعتدال در خوردن و آشامیدن و غیره، هرگاه که مرض جسمانی واقع شود بالضروره رجوع به طبیب حاذق باید کرد و مأمور او باید شد تا به حال صحت بازآید. همچنین هرگاه که به سبب افراط و تفریط در غذاها و شربتها [ی] روحانی، عارضه [ای] روحانی عارض شود، بالضروره احتیاج به حکیم حاذق [خواهد داشت] که به تشخیص علاج امراض قلوب توان کرد.^۳ و اگر هدایت ازلی دستگیری او نکند و طبیب حاذق امراض قلوب به سر وقت او نیفتد و اگر نیز طبیب حاضر باشد، آن مریض منقاد معالجه او نشود و از آنچه نهی فرماید، دست کوتاه نکند و به آنچه امر کند مأمور نشود، از آن طایفه باشد که قرآن وصف حال او چنین فرماید که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾^۴ یعنی در دلهای ایشان بیماری است، زیاده گرداند خدای بیماری ایشان را.

و غذاها و شربتهای روحانی که مصلح روح است، آن است که ادراکات و

۱. اعراف: ۱۷۲؛ و ای رسول ما به یادآور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان ذریه آنها را

برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی.

۲. جمع: طبع، خوی، طبیعت (دهخدا).

۳. م: بعد از توان کرد + کرده باشد.

۴. بقره: ۱۰؛ در دلهای ایشان بیماری و گمان است، خدا بیماری دل ایشان را افزود.

اعتقادات طالب سالک از قبیل افراط و تفریط نباشد. و اجمال را در مقام اجمال، و تفصیل را در مقام تفصیل^۱ بداند. و بداند که هر فکری و اعتقادی که بر دل او تجلی می‌نماید شربتی و لقمه‌ای است که به روح او می‌رسد. اگر آن شربت و آن لقمه مناسب و ملایم است، صحت روح در ادراکات طیبه برقرار است؛ بلکه روز به روز قوت و شوکت او در ترقی باشد. و اگر غیرمناسب و ملایم باشد به آهستگی مواد فاسد تولید^۲ کند و امراض گوناگون عارض شود، مثل نسخ^۳ و الحاد^۴ و اباحت^۵ که اهل تناسخ و الحاد و اباحت را عارض شده. و طرفه حالی که دلیل همه از قرآن است ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا﴾^۶ [گردد] و آنچه قیام و قعود و حرکت و سکون و هوا و مکان روحانی است، آن است که اعمال و اقوال سالک بر نهج صلاح و قول حکیم حاذق باشد، یعنی بر جاده و در مکان شریعت مصطفوی قائم و قاعد باشد، و از آنجا که شریعت گوید بگذر، بگذرد. و بر آنچه گوید ساکن شو، ساکن شود و به وجهی که ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۷ عبارت از شریعت مصطفوی است، [یعنی]^۸ هر کس که در این مقعد صدق است، نزدیک پادشاه قادر است.

پس هرگاه که طالب سالک بر این نهج، به قول حکیم دلها و طبیب جانها یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، تقویت روح به غذاها و شربتهای روحانی نماید و ترک لذات نفسانی و رغبت طبیعت کند، صحیح‌الروح و سلیم‌القلب گردد؛ لاجرم قلب او عرش‌الله و بیت‌الله گردد؛ و لقمه لذیذ توحید که در حالت بیماری به علت اباحت و الحاد و غیره، مهلک او بود، مصلح او شود. و حضرت عزت، از عرش دل او به کرسی زبان او نزول کند و مجموع سماوات و ارض در کرسی زبان او گنجد که

۱. م: حاشیه + تفصیل

۲. م: + تولد

۳. نسخ و تناسخ: انتقال روح بعد از موت از بدن به بدن انسانی دیگر (دهخدا).

۴. الحاد: از دین برگشتن (دهخدا).

۵. یا: اباحت: جایز شمردن، روا دانستن، (دهخدا).

۶. بقره: ۲۶: اضلال می‌کند به آن بسیاری را و راه می‌نماید به آن بسیاری را.

۷. قمر: ۵۵: در منزلگاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزت و سلطنت جاودانی متنعم‌اند.

۸. م: + که

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ یعنی بیان‌کننده‌ی حقایق سماوات و ارض شود. ای درویش! مقصود محرر این کلمات الفقی‌الداعی ابوالبقاء اسحق الحسینی — اصلح الله شأنه فی زمره‌ی اهل الفضل و اصحاب الیقین — از تمهید این مقدمات آن بود که در تاریخ شهر^۲ شوال سال ضحی (۸۱۸)^۳ داعیه‌ی عزیمت به طرف دارالسلام استرآباد که خیرالبلاد و مصدر کشف المبدأ و المعاد المکنی بقول النبی الامی «أَنَا الْأَفْصَحُ مَنْ تَكَلَّمَ بِالضَّادِ» — صانها الله عن التزلزل و الفساد — است، باعث شد؛ خواست که رساله‌ای بر سبیل اختصار به اسم وصیت‌نامه و یادگار جمعی از درویشان صادق و طالبان محقق، همدمان محرم، و محرمان همدم، موسوم به «وصیت‌نامه» کتابت کند. و چون رسایل و طوامیر^۴ که پیشتر نوشته شده مشتمل بر اباحت تأویل و حقایق و معانی تنزیل و دقایق آن است و در باب قواعد آداب فقر و اوضاع درویشی و تحقیق عالم آخرت، و مضرت طلب منصب شیخی و مقتدایی، و فایده‌ی مجرد و بیان آنکه^۵ تجرد عبارت از چیست، در آن رسایل خوض و شروعی نرفته بود، بنا بر آنکه هر چه از آن قبیل گفته خواهد شد، گفته‌اند و نیز بیان آداب و اوضاع فقر، به فعل کردن اولی است از آنکه به قول. اما گاه هست^۶ که یک سخن از دو کس شنیدن تأثیر مختلف دارد، چنانکه^۷ خواندن فاتحه‌الکتاب بر دست شکسته از حضرت امیر(ع) و غیر او [تأثیر متفاوت دارد]. اما بنابراین معنی خواستم که این مختصر که مشتمل بر دو مقدمه^۸ و پنج فصل است مبین باشد بر قانون آداب فقر و اوضاع درویشی که نجات و صلاح اخروی وابسته آن است. بزرگوار خدایا! به حرمت قلوب منکسره، و به عزت قبور مندرسه یعنی دل‌های

۱. بقره: ۲۵۵: قلمرو علمش از آسمانها و زمین فراتر است.

۲. ت: - شهر

۳. م: حاشیه + ۸۱۸

۴. طومارها

۵. م: آنک

۶. م: گاهست

۷. م: چنانک

۸. م: حاشیه + مبنی

شکسته اهل الفضل و التأویل^۱ در مقابل آیات بینات و تنهای از هم ریخته اصحاب الاجمال و التفصیل در مناظره اطوار کلمات تامات، که قدم سلوک ما و یاران ما را بر جاده مستقیم شریعت مطهره محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ثابت و علم ملوک ما را در عرصه حقایق ممتد له علی مرتضی (علیه الصلوة و السلام) قائم دار! به حکم «الْأَنْبَاءُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ بِإِضْلَالِ أُمَّةِ الْكُفْرِ»^۲ که عبارت از ادراکات خبیثه و قیاسات فاسده ضال و مضل است، قدمهای ما از جاده استقامت برکنار نیفتد و علمهای ما در عرصه میدان طریقت و حقیقت نگونسار نشود، و مقصود و مطلوب ما از این سخنان^۳ بر اذهان سلیم سالکان و طالبان پوشیده^۴ نماند.

بیت^۵

الهی کاف ها یا عین صادِ اغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْ

بِفَضْلِ بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ^۶

مقدمه اول: بدان ای درویش! که نبوت ظاهر ولایت است و ولایت باطن نبوت، و هیچ معنی بی صورت، و هیچ باطن بی ظاهر نمی تواند بود. لاجرم ولی را در امور شریعت که نبوت است، متابعت نبی باید کرد، و بی شبهه آن معنی که ولی به دانستن آن معنی ولی است، در ضمن شریعت است و در غیر قوانین شریعت مصطفوی که منطبق است بر قواعد خلقت موجودات، معنی ولایت را از روی کمال ظهور نیست، پس قوانین شریعت به مثابه آئینه است که وجه ولایت در آن آئینه نماید و اگر در این مقام شبهه وارد شود که وجه ولایت در آن آئینه شریعت بنماید و اگر آئینه از پیش بردارند، [آیا] آن وجه از پیش برداشته نخواهد شد [؟ در جواب اول] گوییم که

۱. مقصود از اهل فضل و تأویل حروفیان هستند. (نک: کیا ۱۳۳۰).

۲. یک ضرب المثل عربی است که در برخی منابع به آن استناد شده است، مانند کشف القمه، ۲/۲۱، ۲/۲۱، علی بن عیسی اربلی.

۳. ت: حاشیه + سخنان

۴. ت: + و پنهان؛ حاشیه م: + پوشیده

۵. ت: + نظم

۶. احتمالاً سروده مؤلف است، زیرا سید اسحاق شاعر هم بوده است.

وجهی که در آینه می‌نماید محسوس است، اما چون آینه در پیش نباشد، آنچه می‌نماید خیالی است نه محسوس. و خیال را با حس، وجودی و قوایی نیست. و جواب دیگر آنکه مثلاً صاحب حسن و جمال، چون در آینه نظر کند، وجه خودش در نظر آید و چون وجه او در نظر [ش] محبوب و مرغوب نماید، هر چند در غیبت آینه، همان حسن و جمال در خیال باقی است، اما صاحب حسن جمیل بالطبع نخواهد خواست که آینه از پیش او بردارند.^۱ و صاحب وجه قبیح چون وجه خود را در آینه بد بیند، چون آینه از پیش [او] برداشته شود، همچنان وجه او در خیالش^۲ باقی است، اما بالطبع نخواهد خواست که دیگر در آینه نظر کند.

بنابراین مقدمه، هر سقیم القلب که گوید من مشاهده‌ی حقیقت در آینه‌ی شریعت کردم و آینه از پیش بردارد و نخواهد که در آینه نظر کند، از روی معنی قبیح‌الوجه خواهد بود. اگر جمیل‌الوجه است، البته بالطبع خواهد خواست که لحظه به لحظه در آینه نظر کند و در هر نظری لذتی یابد. چنانکه حضرت صاحب تأویل^۳ — عزّ فضلہ و جلّت کلمته — در «محبّت‌نامه‌ی الهی» می‌فرماید که: «به مجرد آنکه طالب، به حقیقت علم الهی رسید و وجه خود را یعنی خلقت وجه خود را تسلیم **س**^۴ کلمه و **و**^۵ کلمه‌ی الهی کرد و آن را خطوط الهی دانست، اما در عمل، صالح محسن که **﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾**^۶ نیست **﴿وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ﴾**^۷ را که فرمود از قیام صلوة و حج و طواف و اخلاق او که **﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾**^۸ متابعت نمی‌کند، او را آن تسلیم کردن وجه به کلمه‌ی الهی فایده نیست،

۱. م: + او

۲. م: + بردارد

۳. م: + او

۴. مقصود فضل‌الله استرآبادی است، مؤسس فرقه‌ی حروفیه.

۵. به معنای «بیست و هشت» از رموز حروفیان است.

۶. به معنای «سی و دو» از رموز حروفیان است.

۷. نساء: ۱۲۵؛ و او نیکوکار است.

۸. نساء: ۱۲۵؛ و از آیین یکتاپرستی ابراهیم پیروی کند.

۹. انعام: ۱۶۱؛ بگو به راستی، پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرد، به دینی استوار، به کیش ابراهیم حنیف.

نیست، که عاشق آن وجه کسی است که به غیر آن و آنچه صاحب وجه فرموده است، نکند و نداند و نبیند، و اگر نه مدعی کذاب است: ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾^۱ و سلیم‌القلب است آن کس که وجه خود تسلیم کلمه الهی کرد و عمل صالح خود را با هزاران هزار تجلی بی‌نهایت^۲ آنجا که «أَنَا دَيْتُهُ»^۳ است، خواهد دید؛ چنان‌که در کلام الهی، در باب اهل بهشت و مواصلت و لقا بیان کرده شده است.

مقدمه دوم: بدان ای درویش! که مجموع آدمیان سه صنف‌اند: بعضی نیک‌کننده بالذات‌اند و بعضی بد^۴ کننده بالذات‌اند و بعضی مایل‌الطرفین‌اند. هیچ طایفه از نیکی‌کننده بالذات کمتر نیستند که ﴿قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۵ و آن، انبیا و اولیا و محققان هر وقت و زمان‌اند. چنان‌که در قصه یوسف نبی — علیه‌السلام — آمده است که زلیخا به یوسف میل کرد و یوسف به زلیخا میل کرد، کما قال ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾^۶ اما چون یوسف نیکی‌کننده بالذات بود، نفس اماره بر او ظفر نیافت و زندان قبول کرد.

و طایفه‌ای که بدی‌کننده بالذات‌اند مثل ابوجهل است که به هیچ وجه، آیات الهی و معجزات نبوی، دلیل غفران و رافع عصیان او نشد. و هیچ طایفه زیاده از مایل‌الطرفین نیستند و اهل ارشاد و هدایت را کار به این طایفه است که قابل و مایل‌اند و این طایفه‌اند که بیمارند و قابل صحت‌اند، و هدایت ازلی و عنایت لم یزلی در حق ایشان آن است که طیب حاذق به سر وقت ایشان افتد. اگر نعوذ بالله به

۱. مرسلات: ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۹؛ در آن روز وای بر دروغگویان.

۲. م: + که

۳. قره‌العیون، فیض کاشانی، ص ۱۸۵، کلمات مکنونه: اشارت است بدین حدیث رمزآلود قدسی: مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِي دَيْتُهُ وَمَنْ عَلِي دَيْتُهُ فَاَنَا دَيْتُهُ: هر کس مرا جست بیافت و هر که مرا بیافت شناخت و هر که مرا بشناخت دل به من بست و هر که دل به من بست عاشق من شد و هر که عاشق من شد من عاشق او شدم و هر که عاشق او شدم، کشتمش و هر که کشتمش خونهای او بر من است و هر که خونهای او بر من است، من خونهای اویم.

۴. ت: + بدی کننده

۵. سبأ: ۱۳؛ از بندگان من عده‌ای قلیلی شکر گزارند.

۶. یوسف: ۲۴؛ آن زن به یوسف میل کرد و یوسف هم به سوی او مایل شد.

دست طیب اقتدا نکنند ﴿فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾^۱ وصف حال ایشان باشد و هر چند معالجه بیشتر کنند بیماری صعب‌تر شود و علت، طبیعت گردد؛ و مع‌هذا خود را صحیح‌المزاج دانند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾^۲ ای فی البدن ﴿قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾^۳ یعنی چون گفته شود ایشان را که فساد مکنید در زمین (یعنی بدنهای ایشان) به ادراکات خبیثه و اعتقادات فاسده، گویند: به درستی که ما اصلاح‌کنندگانیم.^۴

بیچاره خسته‌ای که ز دارالشفای^۵ دین

قاروره^۶ می‌برد به حکیمان رهنشین

و آن کسانی را که طیب حاذق دریابد و ایشان خود را بر فتراک^۷ همت و متابعت او بندند، و در تشرّب اشربه^۸ روحانی — هر چند که موجب نفرت طبیعت باشد — منقاد او شوند، بی‌شبهه عارضه‌ای که به سبب حجاب بشریت، ارواح ایشان را عارض شده باشد، زایل گردد و بعد از آن چون در سته^۹ ضروریه بر اثر^{۱۰} حکیم حاذق روند، جهات سته^{۱۱} ایشان را انوار وجه الله فرا^{۱۲} گیرد و در شأن ایشان، صادق آید که ﴿فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^{۱۳} لا جرم ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^{۱۴} بیان حال ایشان باشد.

۱. بقره: ۱۰: پس خدا بر مرض ایشان بیفزاید.

۲. م: + کند

۳. بقره: ۱۱: چون مؤمنان آنان را گویند که در زمین فساد مکنید.

۴. بقره: ۱۱: پاسخ دهند که تنها ما کار به صلاح می‌کنیم.

۵. ت: + بیت.

۶. م: + دارالشفاء.

۷. ظرفی بلورین که در آن بول بیمار را ریزند جهت مشاهده طیب و پروار و پرواره و پیشیار نیز گویند (فرهنگ نفیسی).

۸. تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند (فرهنگ نفیسی).

۹. یعنی به دنبال (مصحح).

۱۰. م و ت: + فروگیرد.

۱۱. بقره: ۱۱۵: م و ت: - ف: پس به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید.

۱۲. قیامه: ۲۲ و ۲۳: آن روز رخسار طایفه‌ای از شادی برافروخته و نورانی است و به چشم قلب جمال حق را مشاهده می‌کنند.

فصل [اول]

بدان ای درویش! که آیین و شعار مجموع خداپرستان و خداشناسان،^۱ در دایره نبوت نبوت و ولایت، اذکار نیک و گفتار نیک و کردار نیک بوده است؛ و اخلاق حمیده^۲ از از جود و کرم و سخا و صرف کردن مال و جاه و ترک ناموس دنیوی و تعظیم امر خدا و شفقت بر خلق خدا و اکراه از اخلاق ذمیمه، صفات ذاتی ایشان بوده و هست. و اخلاق ذمیمه چون غضب بی محل و شهوت بی محل و ایذاء خلق و بخل و حرص و حسد بر مال و جاه و دوستی دنیا، صفات و شعار اعدای اهل الله بوده است؛ و سر مجموع اخلاق و افعال ذمیمه، دوستی دنیا^۳ و طلب مال و جاه است و اصل مجموع اخلاق و افعال حمیده ترک دوستی مال و جاه است. و حضرت امیرالمؤمنین علی — علیه السلام — از آن می فرماید که ﴿لَنَا عِلْمٌ وَ لِلْأَعْدَاءِ مَالٌ﴾^۴ یعنی نصیب من علم است و نصیب دشمنان من، مال^۵ و آنچه بعضی از صوفیان مُخَبِّطُ دماغ گویند که کثرت مال، مانع و حجاب راه درویشی نیست؛ غلطی عظیم است، تأمل باید کرد، که از زمره ائمه معصومین — علیهم السلام — کدام کثیر المال بوده اند و احوال و روزگار و امور معاش بر وفق کدام بوده است.^۶

ای درویش! چون نام درویشی بر خود نهادی، زنهار که از شعار اهل فقر تجاوز مکن، و شعار اهل فقر آن است که با فقرا و اهل الله متواضع و فروتن باش^۷ و با اهل طامات^۸ و ترهات^۹ التفات ننما.^{۱۰} و در طریق فقر ملامت زده باش،^{۱۱} به واسطه آنکه

۱. م و ت: + را که

۲. م: - ه

۳. حاشیه م: + دنیا

۴. کلمات قصار نهج البلاغه فیض الاسلام.

۵. م و ت: + است.

۶. آشفته و پریشان عقل، دیوانه (دهخدا).

۷. م و ت: + بود

۸. م و ت: + باشد

۹. م و ت: + تامات. طامات: سخنان هرزه و اراجیف (فرهنگ نفیسی).

۱۰. ترهات: سخن باطل و بی فایده (منتهی الارب).

۱۱. م و ت: + ننماید

۱۲. ت: + باشد؛ م: + باشند

مشرب درویشی، مشرب خاص است و عوام بیشتر زرق^۱ و طامات^۲ و ترهات دوست دارند.

چون درویش رعایت زرق و ریا و سخن به مزاج عامه و رعایت ادب و ترتیبی که اهل طامات بر آن‌اند، نکند،^۳ ملامت‌زده ناقصان و عوام شود.

هر وقت که این صفات در خود یافتی این آیه^۴ که ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۵ بیان حال تو شود. و معنی [آن] این است که زود باشد که بیاورد خدا^۶ قومی [را] که دوست دارد ایشان را،^۷ و دوست دارند ایشان خدا را، و ایشان بر مؤمنان فروتنی‌کنندگان،^۸ و بر کافران بزرگ‌منشی‌کنندگان باشند و از ملامت‌کنندگان نترسند.

ای درویش! علم فقر یعنی علم توحید، چون اصل علوم است، هر کس را که اندک‌مایه‌ای از ریزه قلم محققان به دست افتاد، از بزرگی علم، خود را بزرگ دانست و بیشتر [افراد] در همان منزل بماندند و بنیاد ارشاد و معالجه دل‌های سقیم کردند و حال آنکه خود هنوز در صحت عقل و بدن نبودند. حضرت حق سبحانه و تعالی شر و فساد ایشان را از همگی سالکان و طالبان سبیل الله دور داراد!

۱. ریا. نفاق. دروغ. سالوس. تزویر و ... (دهخدا).

۲. ت: + نکند؛ م: + نکنند

۳. م و ت: + آیت

۴. م: + واسع علیهم؛ مائده: ۵۴: به زودی خدا قومی را که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند به نصرت اسلام برمی‌انگیزد، که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند. این است فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و خدا را رحمت وسیع نامنتهاست و به احوال هر که استحقاق آن را دارد، داناست.

۵. م و ت: + شد

۶. م و ت: + بیاید

۷. م: + به

۸. م: + خدا

۹. م و ت: + باشند

ای درویش! اهل صدق و اخلاص را نشانهاست که ایشان را بدان نشانها توان شناخت. و اهل زرق و طامات را هم نشانهاست که به آن نشانها ایشان را توان شناخت. علامت اهل اخلاص بی‌طمعی در مال و جاه و تواضع و فروتنی با اهل تواضع در قول و فعل است؛ و تواضع در فعل آن است که از برای مهمات درویشان، ترک مهمات خود کند و قدم از صحبت دریغ ندارد. چنان که^۱ مروی است که حضرت رسالت‌پناه (ص)، میهمانی — پاچه گوسفندی — به خانه پیرزنی رفت؛ و دیگر آنکه شهرت پیش عوام دوست ندارد و از صحبت اهل دنیا و ارباب جاه و حکم، محترز باشد از دو وجه: یکی آنکه خود با ایشان به غیرضرورت اختلاط نکند. و دوم آنکه اگر ایشان اختلاط کنند، نفس او مغرور نشود و به هر کرشمه‌ای که باشد، گرد ایشان را از پیراهن خود دور دارد. و علامت اهل زرق و طامات، طمع مال و جاه و تواضع با اهل جاه و دولت دنیا، و بزرگ‌منشی با اهل فقر و مسکنت [است]. و [نیز] دوست داشتن مال و دوست داشتن کثرت صحبت عوام‌الناس. و آرایش اندام به جامه‌های اهل زرق و کوشیدن در ترتیب و تکلف مسکن و سفره و کاسه‌های گرانبها، به‌تخصیص^۲ وقتی که اهل جاه و حرمت دنیا به سر وقت ایشان افتند. و اختلاط کردن با اهل دنیا [علامت دیگر اهل زرق و طامات است] و گاه باشد که به طریق شعبده خود اختلاط نکنند، اما ایشان را به هر نوع که توانند به صحبت خود کشند و از نزد ایشان پیش خود، خود را با شکوه و قوت تصور کنند؛ و با مساکین و اهل فقر، نالتفات گردند و مشارالیه بودن در شهر و محله [را] دوست دارند، و چون به مسجد و خانقاه درآیند خواهند که با انبوهی و کثرت باشند و در محافل بالانشینی دوست دارند و چون به جایی روند که بغایت نزدیک باشد — [و] میان پیاده رفتن و سوار شدن با زحمت اقدام تفاوتی نباشد — دوست دارند که سوار شوند^۳ و مردمان بر سر ستوران ایشان بروند^۴ و معرفان بر ملاً تعریف ایشان کنند به نیکی، و سخن به میل و مزاج بسیار گویند. و شعار ارباب اخلاص چنان‌که گفته شد،

۱. م: - چنانک، ت: + چنانک

۲. به ویژه، به خصوص (مصحح).

۳. م و ت: + و دوست دارند که

۴. م و ت: + دوست دارند که

برعکس این است که قال صاحب التأویل^۱ — عزّ فضله —

بیت:

تا دوست دارندم خسان از بهر آرایش کنون

کی چون زنان فاحشه من شانه بر گیسو زخم^۲
ای درویش! علامتی که بزرگان و عاقلان به آن علامت مخلص و درویش و زراق و
مکار را بدانند، علم و جهل است. اما هر کس را استعداد آن نیست که به علم و جهل
فرق کند میان مخلص و زراق، که بسیار علم باشد که نسبت با مردمان به صورت
جهل نماید، و بسیار جهل باشد که در صورت، علم نماید. اما نشانه‌هایی که بیشتر
مردم آن را در توأند یافت این است که بعضی در این مختصر باز نمودیم، شاید که
سبب احتراز طالبان راه نجات از صحبت اهل زرق و طامات گردد.

از قطب‌المحققین، شیخ حسن،^۳ پرسیدند که پیش خدا هیچ گناه صعب‌تر از خون
ناحق باشد؟! فرمود که شیخی ناحب بدتر از خون ناحب باشد. و شیخ عزیز نسفی^۴
که از محققان زمان خویش بوده است در کتب خویش آورده است که بیشتر کسانی
که شیخی و سجاده‌نشینی ارشاد^۵ کرده‌اند، به نام دانه و دامی است که از برای عزّ و
جاه نهاده‌اند و بغایت سخن خوب است؛ و در این روزگار خود تمامی به این کسوت
برآمده‌اند، و به مجرد آنکه اندک‌مایه [ای] از تراشه قلم بزرگان دین و محققان راه
یقین فراهم کرده‌اند و به تقلید دبدبه^۶ ارشاد در میان ناقصان بلاد و بقاع انداخته‌اند و
چون دیو به دزدیدن انگشتی از سلیمان، به جای سلیمان نشسته‌اند:

فرداش کند خمار کامشب مست است

ای درویش! اگر از اسم درویشی لذتی می‌خواهی، ترک تکلف کن و صحبت دانا

۱. مقصود فضل‌الله استرآبادی است (مصحح).

۲. کلیات دیوان نعیمی و نسیمی، رستم علی‌اف، س جویا، ص ۱۹.

۳. شخصی که فضل به وی انتساب جسته و استاد فضل معرفی شده است و احتمالاً از صوفیه و
باطنیه است (گولپینارلی ۱۳۷۴: ۶).

۴. عزیزالدین بن محمد نسفی م ۶۱۴ق از مشاهیر عرفا و شاعر می‌باشد (معجم‌المؤلفین).

۵. آغاز، شروع (دهخدا).

۶. ت: - و.

غنیمت دان. و دانا آن است که هر مشکل که تو را باشد در راه دین، از او بی تکلف توانی پرسید و آن مشکل را دانا حل تواند کرد، چنانکه تو بدانی که مشکل تو حل شده نه آنکه بنا بر اعتقاد و تقلید، چون او جوابی گوید، تو گویی آری و در دل تو جای نکند و نقش نبندد. و اگر تو مشکل خود را ندانی آن دانا مشکل تو را به تو نماید چنانکه بدانی که تو را چنین مشکلی در پیش است و بعد از آن حل آن مشکل کند همچون طبیبی که اگر بیمار نداند که بیمار است، او بیماری او را به او نماید و علاج کند. و اثر صحبت دانا آن است که هر چند صحبت با او بیشتر داری ترک تکلف و ریا، و محبت و ناموس دنیا و مال و جاه، زیاده کنی و مدار کارخانه دنیا و عمر و زندگانی در نظر تو بی‌وقع و بی‌حرمت نماید.

بیت:

با هر که نشستی و نشد جمع دلت وز تو نرמיד زحمت آب و گلت
 زنهار از آن شخص هراسان می‌باش ورنه نکند جان گرامی بجلت^۱

فصل [دوم]

بدان ای درویش! که بی‌اختیار کردن مجاهده، نام درویشی بر خود نمی‌توان نهاد و مجاهده نفس دانستن که چیست، کاری مشکل است. و بیشتر از عوام درویشان مجاهده نفس [را] کم خوردن و کم آشامیدن و کم خفتن و کثرت ذکر و نماز و مدامت بر صوم و در خلوت‌های تاریک نشستن و امثال این می‌دانند؛ و حال آنکه این امور از فروترین مراتب است در مجاهده نفس؛ و نسبت با بعضی مشربها می‌نشاید که احتیاج به این نوع مجاهده نباشد.

اما آن مجاهده نفس که بی‌آن نام درویشی بر خود نمی‌توان نهاد، از سر لذات نفسانی [نباشد]. اگر چه در کثرت صوم و صلاة باشد و [از] رغبت طبیعت و رسم و عادت و آیین آبا و اجداد و تقلید مذهب گذشته است، و این کار عظیم، عظیم است و کار شیرمردان و آزادگان و ابدال^۲ است. و کم خوردن و آشامیدن و مداومت بر

۱. ت: + نظم.

۲. بجل: بخشیدن جرم. اصل بجل است (دهخدا).

۳. م و ت: + ابدالان

صوم و صلاة زیاده از فرض و سنت، کار پیرمردان و پیرزنان [است] که عمر [و] جوانی به غفلت تلف کرده باشند و قوه مفکره و مدرکه^۱ ایشان به واسطه ضعف آلت از دریافت دقایق و حقایق، و تفرقه میان حق و باطل، عاجز و عاطل مانده [است] و از سر عجز و خوف از عذاب خدا تمسک به مبالغه در عبادات بدنی نمایند؛ و حال آنکه اعمال بدنی از برای حصول یقین است كما قال جَلَّ وَ اَعْلَى^۲ ﴿وَعِبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۳ و محصل یقین قوه مدرکه است، و اوضاع عبادات بدنی به وجهی از برای رفع حجب آن قوه است، یعنی قوه بشریت که مانع اوست از ادراک کلیات و حقایق اشیا. پس بالضروره نتیجه یقین از اقامت و مداومت بر ازدیاد مقدمات عبادات بدنی، وقتی حاصل شود که قوه مدرکه به واسطه ضعف آلات یا به واسطه استمرار بر تقلید و توهم، معطل و محجوب شده باشد؛ چنانکه شاعر می‌فرماید:

جوانا ره طاعت امروز گیر
که فردا جوانی نیاید ز پیر^۴
چنانکه صیقل آینه وقتی فایده دهد که آینه را هنوز موربانه نخورده باشد.
ای درویش! چون طعام لذیذ پیش تو آید و تو ترک اکل آن کنی، و یا خواب بر تو غلبه کند و تو پناه به وضو و نمازبری، و بر نفس تو دشوار گذرد و تو به واسطه اختیار دشواری، نفس خود را معزز و مکرم بینی. و ممکن که مبالغه در آن، از وسوسه شیطانی خالی نباشد، چنانکه قرآن به آن ناطق است^۵ و حال آن است که همین کم‌خوردن و بی‌خوابی، از قطاع الطریق‌اند که در بیابانها در انتظار کاروان نشسته‌اند، و چون هیچ نتیجه خیر نمی‌دهد، چه آن قطاع الطریق و چه آن نمازگزار و روزه‌دار که در انتظار رغبت و قبول عوام و شهره به زهد و تقوی بر سر سجاده

۱. م: + را

۲. م و ت: + علا

۳. حجر: ۹۹؛ و دائم به پرستش خدای خود مشغول باش تا ساعت (مرگ و هنگام لقای ما) یقین بر تو فرارسد.

۴. م و ت: + قوی

۵. بوستان سعدی.

۶. م: جای خالی در نسخه خطی است.

نشسته است، قال النبی — صلی الله علیه و آله — ﴿أَنْمًا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ﴾^۱ اگر خواهی گفت که غرض ایشان هواست و غرض من خداست^۲ راست می‌گویی؛ اما آن قطاع‌الطریق به کاروان نارسیده تصور مال و نعمت و غیره کرده‌اند، به [خاطر] آن حاضر شده و توجه نموده [اند]، تو نیز که از برای خدا ترک خواب و آرام کرده، متوجه قبله شده‌ای باید که به چیزی موجود، حاضر شده^۳ و توجه نموده [باشی]؛ و اگر نه چنین باشد، بالضروره آنچه به هست نهاد تو باشد، موهوم خواهد بود. و چون وهم وجود ندارد، از مقدمات ترک خورد و خواب نتیجه خیر از برای تو حاصل نخواهد شد و در این میدان بسیاری سرگردان شده‌اند و در این راه غولان‌اند که ترک خواب و آرام کرده‌اند و قطاع‌الطریق سالکان سلیم گشته و نقشهای خیال و وهم را چه در بیداری و چه در خواب اله خود ساخته‌اند. و هر نقش بتی است موهوم که می‌پرستند و نمی‌دانند.

تأمل کن که اعتقادی که به طریق تقلید و نقل از مادر و پدر فراگرفته‌ای و آن صفت ذات تو گشته، و یا از وقت کودکی رسم و عادت گرفته و بدان مداومت نموده [ای] و حس و عقل و نفس تو را با آن الفت پیدا شده [است]، چنان‌که گفته‌اند:

عادت چو کهن شود طبیعت گردد

چون کسی با تو گوید که ترک این اعتقادات و رسوم و عادات می‌باید کرد، بر نفس تو چگونه دشوار می‌آید [؟] «خو کردن و باز کردن از مرگ بتر». ﴿مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا﴾^۴ به وجهی عبارت از این مقام است.

ای درویش! به حکم ﴿وَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^۵ تو را به همه وجه ترک تقلید می‌باید کرد، که تقلید [را] از اطمینان حاصل نیست. چنان‌که شنیده‌ای از قرآن که ابراهیم (ع) از حضرت عزت، از چگونگی زنده کردن مرده سؤال کرد، حضرت

۱. کتاب‌التهدیب ۸۳/۳۱، س ۱۸، و ۱۸۶/۳۴، س ۶.

۲. ت: پایان نسخه؛ حاشیه: + راست.

۳. م: + باشی.

۴. کتاب‌التهدیب، ج ۳۱.

۵. نساء: ۱۲۵.

عزت گفت: ﴿أَوْلَمَ تُوْمِنُونَ﴾^۱ یعنی ایمان به این معنی نداری [؟] ابراهیم (ع) گفت: ﴿وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾^۲ یعنی ایمان دارم، اما سؤال از برای اطمینان دل من است. پس معلوم شد که ایمان، دیگر است و اطمینان دیگر. هرگاه که نبی در احیای اموات، یعنی در دانستن کیفیت آن، مقلد حضرت عزت نشد، در دانستن چیزها مقلد هیچ‌کس نتواند شد. و اگر در امری به طریق ایمان مقلد باشی، باید که دانی که اطمینان نداری و اگر خود را در آنچه به ایمان فراگرفته [ای] مطمئن دانی، یقین از کوتاه نظری و کدورت مشرب خواهد بود.

ای درویش! تأمل کن که اگر هر چه در اعتقاد تو ثابت است، و هر مذهب که پیش تو حق است، و هر رسوم و عادات که پیش تو پسندیده است، همه حق باشد و چنان باید تو را، چه احتیاج به صحبت غیری خواهد بود. بلکه همه کس را به صحبت تو احتیاج باشد، و اگر می‌دانی که تو در این مقام نیستی، و عارف حقایق اشیاء و مبدء و معاد خود «کَمَا هُوَ حَقُّهُ» نیستی، پس ناچار دست در فتراک داندۀ این معانی باید زد و خود را به او سپرد. و آنچه مشایخ گفته‌اند: که مرید را از معاش [دنیوی]^۳ می‌باید گذشت و تسلیم شیخ می‌باید کرد، به وجهی راست است و نتیجه خیر دارد. هرگاه که شیخ کامل باشد و زراق نباشد، اما البته مرید را تسلیم شیخ می‌باید کرد.

و مجاهدۀ نفس، ترک اعتقادات و تقلیدات و رسوم و عادات است. هرگاه که از سر اینها گذشت، کار او تمام است. اما باید که این چنین تجرید به پیش مرشد محقق باشد، و اگر نعوذ بالله پیش غیر محقق باشد، حال او چون بیماری باشد که خود را به نیم طبیب سپارد و نیم طبیب تمامی جانش را بکاهد.

ای درویش! [مجاهدۀ نفس] تعلق به هدایت ازلی دارد. و حاصل سخن آنکه مجاهدۀ نفس، ترک رسوم و عادات و اعتقاداتی است که نفس به آن خوگیر شده است، و در آن معانی محقق نیست و به تقلید فراگرفته است و بعضی استعدادات

۱. بقره: ۲۶۰.

۲. بقره: ۲۶۰.

۳. م: + دنیاوی.

۴. م: حاشیه: + و مجاهدۀ نفس ترک.

چنان افتاده‌اند که بی‌اختیار مجاهدهٔ نفس، در ترک ماکول و ملبوس، آنچه از این قبیل باشد، ترک رسوم و عادات و تقلیدات مادری و پدری نتواند کرد. بالضروره مرشد را تزکیه و تصفیهٔ نفس ایشان باید کرد به کم خوردن و آشامیدن، و حقارت لباس و مسکن و امثال آن. و شیشهٔ ناموس ایشان را بر سنگ ملامت باید زد. چنانکه نقل است که مریدی با شیخی گفت که فردا روز عید است و مرا دستار نیست، و دستاری جهت من بر کارگاه نهاده‌اند و می‌بافند و غرض او ناموس بود. شیخ فرمود: که دستار نابافته بر سر بند و به عیدگاه حاضر شو.

ای درویش! اگر سنگ ملامت و حقارت بر شیشهٔ ناموس و عادت خود زدی، گوی از میدان بردی. اما به شرط آنکه سنگ ملامت بر شیشهٔ عادت و ناموس از برای خدا زنی، نه از برای هوا، چنانکه اهل اباحه و الحاد زده‌اند. باید که غرض از اختیار کردن حقارت و ملامت، از برای رفع حجاب و پندار باشد که نفس تو را با مبده و معاد تو حاصل شده و تقویت رسوم و عادات را مقصود خود دانسته. چون این شیشهٔ ناموس شکسته شود، نفس تو خود را به حسب ظاهر خوار و ملامت زده یابد، روی به عالم باطن نهد. یعنی متوجه ادراکات حقایق اشیاء شود که آن در وصله ناموس پیش خلق و عوام نمی‌نشیند؛ و به آن خوگر شود و باقی و دائم گردد که ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ﴾.

فصل [سوم]

بدان ای درویش! که مشارب انبیا در شرایع بر تفاوت است و آن تفاوت به حسب اقتضای حکمت الهی است، از این جهت^۱ که به حکم تورات پیه^۲ حرام است و به حکم قرآن حلال است. همچنین مشارب اولیا در قواعد آداب و اوضاع فقر بر تفاوت است. آن تفاوت هم به حسب حکمت الهی است، به اقتضای وقت و قابلیت قوم زمان مرشد.

۱. م: - الموتة الاولى؛ + موتتنا الاولى: دخان: ۵۶؛ و جز آن مرگ اول دیگر هیچ طعم مرگ را نمی‌چشند.

۲. م: + است

۳. خواندنش مشکل است ولی احتمال قوی «پیه» است بدون نقطهٔ یاء. (مصحح).

[بنا] بر این مقدمه، چون باعث تحریر این کلمات، آن بود که به اقتضا مشرب اهل‌الفضل و التأویل، بعضی از آداب و اوضاع فقر، بر سبیل ایما بیان کرده شود. بدان ای درویش! اصلاح^۱ جسم و روح درویش را چون لقمه حلال و قول راست نیست؛ و هیچ مضرتی چون لقمه حرام و قول دروغ نیست. و بهترین وجهی که صرف معاش درویش شود، آن وجهی است که به کسب دست خود حاصل کند، و در خریدن و فروختن چیزی دروغ نگوید، مثلاً چیزی که قیمتش پیش او به ده دینار باشد، زیاده از ده دینار نگوید. اما اگر به ده نخرند و به سبب ضرورت به نه و هشت بفروشد، معذور است به شرط آنکه قصدش در بها کردن آن چیز به ده دینار نباشد که به نه دینار و یا هشت دینار بخرند.

ای درویش! سعی کن [تا]^۲ ظاهر و باطن خود را از ناشایست و آنچه حرام است پاک داری، که هر چیزی نجس‌العین و حرام مطلق نیست مثل غیر مسکرات و دم و لحم خنزیر و نظر شهوت به عورات غیر محرم و امارد^۳ که نجس‌العین و حرام مطلق است، چون به تو رسد پاک شود، [به] جهت آنکه هر چیز که ذات او حرام نیست، حرام شدن او به واسطه فعل فاعل است. مثلاً گوشت گوسفند حلال است، اما بر کسی که به غضب تصرف کند حرام شود. پس فعل فاعل که غضب است، آن حلال را حرام کرده باشد نسبت با خود، وگرنه ذات آن گوشت حرام نیست. بدین دلیل می‌شاید که فعل مشروع، آن گوشت حرام شده را نسبت با فاعل حلال گرداند. چنانکه وجه حلال بدهد و بخرد و نداند که آن گوشت در دست بایع به غضب است، و از جهت آن است که شریعت به تفتیش نفرموده است. و به [طور] کلی و جزئی^۴، بنای معاش خود بر طمع بر غیر خود منه، که در طریق اهل‌الفضل مبالغه در ترک طمع تا غایتی است که شرح را قابل نیست. مولانا کمال‌الدین هاشمی رحمه‌الله^۵ می‌فرماید که

۱. م: + اصلاحی

۲. م: + و

۳. جمع آمد به معنای پسر جوان، (دهخدا).

۴. م: + جزو

۵. از شاگردان سید فضل‌الله استرآبادی است (آژند ۱۳۶۹: ۴۲).

طمعگر خلیل است گو خوان منه طمعگر مسیح است گو دم مدم
ای درویش! اقامت بر راست گفتن لازمه بی‌طمعی است. و بی‌حرمتی و مذلت و سخن گفتن به میل و محابا نتیجه طمع است. و طامع نه آن است که به خوردنی و آشامیدنی و زر و نقره و دواب و امثال آن طمع کند و بس، چه مضرت این نوع طمع چندان مضر نیست که طمع در جاه کنند و خواهند که همه نوع مردم در محافل و مجالس نام ایشان به نیکی برند و طمع در شهرت کنند، که نفاق و ریا و دروغ از لازمه این نوع طمع است.

ای درویش! هر که ترک طمع کرد آزاد شد، و از رد و قبول مردم خلاص گشت:

گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

و در تکلف جامه و مسکن و طعام لذیذ مکوش که اگر در این تکلفات کوشش کنی، ناچار [همه] اوقات خود [را] به شدت [در] طلب مال صرف باید کنی^۱ و از ادراک^۲ حقایق بازمانی و اگر خواهی که به ضبط هر دو کوشی، هر دو مهمل مانند. و در حدیث است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله با حضرت مرتضی علی علیه السلام به اسم وصیت فرمودی که «اگر نظام امور اخروی خواهی امور دنیوی مهمل ماند، و اگر نظام امور دنیوی خواهی امور اخروی مهمل ماند». این معنی خود محسوس است، احتیاج به بیان ندارد.

ای درویش! در وضع هر چیزی خاصیتی و غرضی است، از پی آن غرض و خاصیت باید رفت. مثلاً خاصیت و غرض لباس ستر عورت و رفع مضرت سرما و گرماست. و در این غرض و خاصیت صوف مربع قبروسی و پشمینه جامی سبخی^۳ یک حکم دارند. و اگر تفاوتی هست به واسطه ناموس و پندار جاهلان است.

ای درویش! حق تعالی به تو آسان خواسته است، زینهار کارها بر خود دشوار مکن. هرگاه که کارها بر خود تکلیف کنی، بار تکلیف خدایی نتوانی کشید. و بدان که ادارک انسانی در آن واحد متوجه دو چیز نمی‌تواند شد. پس هر وقت که ادراکات تو به ترتیب تکلیفات و مسکن و مأكول و مشرب صرف شود، ترتیب ادای تکلیف

۱. م: + کرد

۲. م: + ادراکات

۳. سبخی: قطن، جامه پنبه‌ای یا چیزی شبیه به آن، جمع سباخ (فرهنگ نفیسی).

حقانی صورتاً و معنأً نتوانی کرد و در زندان طبیعت گرفتار باشی و از بی‌خبری خبر نداری.

و آنچه بعضی از فقرا بر سنت مشایخ ماضی بر یک نوع لباس و مسکن التزام می‌نمایند،^۱ خالی از قیدی نیست، پس هر نوع که دست دهد و به آسانی میسر شود بر آن باید رفت و چنانکه گفتیم نظر بر غرض باید داشت. اما جامهٔ پشمینه به غایت مناسب اوضاع فقر است، از بافته و نمد و چون لباس فرسوده شود از وصله دوختن عار مدار، اما وصله هم رنگ جامه باید، تا از شمار اهل شعبده ممتاز باشد. و به تحقیق وضع خرقة از اینجا پیدا شده است که طالبان و سالکان از برای فراغت، در طلب مأكول و ملبوس زیاده نکوشیده‌اند و طمع نکرده‌اند و یک جامه را مدت مدید پوشیده‌اند و وصله بر [آن] دوخته‌اند. اکنون به جایی رسیده است که جهال صوفیه جامه‌های گرانبها دوزند و در اول مقدمه وصله‌ها بر اطراف و جوانب دوزند. و باید که از هر چیز که مشروع باشد، ترک آن بر خود لازم نگردانی^۲ شاید که آن چیز که نسبت با سلوک «مالا یعنی»^۳ نماید، هم نسبت با سلوک تو در محل و زمان دیگر مفید باشد. مثلاً نگویی که البته در بازار نرم^۴ گاه باشد که اگر در میان بازار بگذری، چندان رفع حجاب شود که مگر به زنده داشتن شبها^۵ مگر وقتی که تو بر نفس خود مسلط شده باشی و رد و قبول عام پیش تو مساوی شده باشد، تا غایتی [که] اگر در بازار گذر کنی و بر سر هنگامه‌ها توقف کنی، نفس تو منفعل نشود و با تو نگوید که جامه اهل فقر و صلاح پوشیده‌ای و نام درویشی بر خود نهاده‌ای، به تقوی مشهور گشته و جمعی معتقد تو شده‌اند. بازار و هنگامه چه جای توست [؟] مردم تو را چه گویند و اعتقاد از تو بگردانند، بلکه تو را قطع نظر از ناموس پیش خلق حیف آید که بی‌ضرورتی کنج عزلت و حضور گذاشته به^۶ حال عوام الناس باید

۱. م: + می‌نماید

۲. م: + که

۳. بی‌معنی و بی‌هوده (مصحح).

۴. م: + که

۵. م: + شود

۶. م: + با

پرداخت. پس باید که تا ضرورتی نباشد در بازار نروی. فی الجمله به همه حال هر چه قید باشد، بیاید شکست اگر همه عصا و منبر باشد.

بیت:

ای بسا واعظ که بر منبر نشست پای حرصش منبر دل می شکست
ای درویش! هر چه کنی و هر جا روی باید که نظر تو بر منع هوای نفسانی باشد. و ترک هوای نفسانی این است که در کردن و ناکردن کارها، نظر بر رد و قبول خلق و شهرت نباشد؛ اگر [چه] همه اعتکاف مساجد و مداومت بر صوم و مبالغه در نماز باشد. و باید که به غیر از نماز شام و عشا و صبح که به جهر خواندن و اوراد و تذکار و تسبیحات به جهر معذوری، قطعاً در نیم شبان و سحرگاهان ذکر بلند نباید گفت که از زرق و ریا خالی نباشد. و یمنکن که سبب بی حضوری و تفرقه درویشی شود که صاحب حال مخلصی باشد که آن طاعت تو به جهت او قائم مقام معصیتی گردد.

ای درویش! قاعده اهل فضل چنان بوده است که چون درویشی به جهت تجدید وضو و ادای نافله شب برخاستی، کفش در دست گرفته از مجمع بیرون رفتی تا دیگری بیدار نشود، یا دیگری که بیدار باشد و به ذکر خفی مشغول باشد بی حضور نشود. و اگر نعوذ بالله کسی که شب برخیزد و متمعداً به حرکات و تنحج و به ذکر بلند و قرائت به جهر، نظر بر آگاهی مردم از حال او داشته باشد، خواب آن کس به هزار مرتبه بهتر از بیدار بودن شب و ادای نافله او خواهد بود.

و باید که در طعام خوردن بر همه کس سبقت نجویی بلکه او را بر خود سبقت دهی. چون در مجلس درآیی رعایت ادب از حد در نگذرانی که به افراط انجامد و پیوسته سر در پیش اندازی و در خنده کردن اسراف ننمایی. اما [به] کلی هم احتراز از خنده نکنی تا همگنان از تو در حجاب نیفتند. و موافقت کردن با یاران در هر چه رخصت شریعت باشد، اولی است از آنکه رعایت کنی و خود را شهره سازی. نقل است که شیخ حسن جویری^۱ روزی با جمع درویشان از خلوت‌های غار ابراهیم بر سبیل تفرج بیرون آمدند و هنگام دیباج و بهار بود در میان کوهسار سیر می نمودند و سخنان لطیف و مزاج آمیز می گفتند و می خندیدند. و در آن حال یکی از درویشان از

۱. از شاگردان شیخ خلیفه از رهبران فکری و سیاسی قیام سربرداران در سال ۷۵۴ ق.

خلوت خود بیرون نیامد و [به] اتفاق سیر نکرد. درویشی پیش شیخ گفت: که فلان کس نیامده است. حضرت شیخ گفت که خر گنده‌دماغ بهار نخورد. و باید که در مجمع از گوشه‌ی رومال^۱ و کاغذ و کرباسینه و امثال آن در دندان گرفتن، احتراز کنی که بسیار مزاجها در آن متغیر گردد. و از آب دهن در آب انداختن احتراز کن که سبب نفرت است. و کفش را از چرک و خاک نگاه دار، و چون چرکین شود بشوی، که کفش چرکین و خاک در درون آن به عرق پا، گل شده شعار بی‌تمیزان و بی‌نمازان است. و در صحبت که پیوسته تردد نمایی [احتراز کن]. در ترتیب نشستن بسیار تکلف منماید و مربع نیز منشین. و سخن لطیف که موجب بشاشت باشد، اگر توانی گفت به قدر احتیاج و محل بگویی؛ اما به شرطی که اگر آن سخن موجب بشاشت بعضی باشد، سبب نفرت دیگری نباشد، و موجب انفعال دیگری در آن مجلس نگردد. و اصلاً و قطعاً از لفظ رکبک و نام بردن اعضایی که عورت است و نام بردن افعال قبیح و نجاستها و امثال آن احتراز کن و بر زبان مران. و اگر کسی پیش تو بر زبان راند، اگر تو مقدم مجلس باشی منعش کن که زبان بازی نامشروع نکند و خواندن اشعار هم شعار مردان نیست، بلکه شعار مختّان^۲ و لوانید^۳ است.

و در مجلس [آروغ]^۴ از حلق بیرون میار مگر به ضرورت. و اگر کسی را در مجلس و غیره حرکتی واقع شود که ناپسندیده باشد، خود را به آن میاور و اظهار مکن. و اگر کسی که مقدم باشد و ملامت کند، تو مدد مکن و عذر نیز مخواه. و جامه چرکین میپوش مگر از برای ضرورت سفر، که طهارت ظاهر و باطن شعار مردان است.

ای درویش! ریا باشد که درویش در صحبت درویشان، سخن گستاخانه بگوید و حرکت گستاخانه کند و خوب نماید، و از تو آن معنی خوب ننماید. و بسیار باشد که همان معنی از تو در محلی دیگر خوب نماید و از دیگری خوب ننماید.

۱. پارچه‌ای که بدان روی را پاک کنند، دستمال. فرهنگ جامع (فارسی به فارسی)، ع. سیاح.

۲. خُتّی، کسی که او را آلت نری و مادگی هر دو باشد (منتهی‌الارب).

۳. ج لوند: آزاد و خودسر. بی‌قیدی که نه از خدا ترسند و نه از خلق شرم کند (فرهنگ نفیسی).

۴. م: + آزاد

فی الجمله رعایت آداب صحبت تعلق به نازکی و فراست سالک دارد و حالا کلمه [ای] چند از هر نمطی قلمی شد تا دلیل طبع سلیم باشد.

ای درویش! بسیار چیز^۱ باشد که تو را ترک آن باید کرد و هم خرجه^۲ تو را مشغول به آن باید بود. و بسیار چیز باشد که تو را به آن مشغول باید بود و هم خرجه تو را ترک آن باید کرد و بلکه بسیار چیز در طریقه سلوک نسبت با تو مفید باشد و نسبت با دیگری مضر و بر عکس. سبب آنکه غذای طفل دیگر است و غذای جوان دیگر و غذای پیر دیگر. همچنین سلوک مبتدی دیگر است و سلوک متوسط دیگر و سلوک منتهی دیگر. اگر این معنی را فهم کردی و دانستی که به مقتضای ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۳ تو را در یک مقام نمی باید بود، و همه کس را در مقام تو نمی باید بود، و تو را در مقام همه کس نمی باید بود، کار مرشد به تو آسان شود^۴ و کار تو با مرشد آسان، و در اعتراض بسته و در صفا گشاده گردد.^۵

فصل [چهارم]

بدان ای درویش! که انسان در اصل فطرت چنان آفریده شده است که بالطبع بعضی چیزها را — نه به تقلید و عادت — دشمن دارد و بعضی [چیزها] را دوست. پس در اصل فطرت، اعتدال در آفرینش هر که زیاده تر است، میل او به چیزهای معتدل زیاده باشد. و دانستن آنکه تفاوت در فطرت کجاست امر عظیم و مسئله مشکل است و هر کس به قدر استعداد خود در این باب چیزی گفته اند. اما آنچه پیش اهل فضل^۶ است، آن است که تفاوت استعداد در فطرت [ناشی] از تفاوت ترکیبات کلمات

۱. م: + چیزی

۲. هم خرجه، همردیف، همتا، (دهخدا).

۳. الرحمن: ۲۹: يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ: هر که در آسمانها و زمین است همه از او حوائج خود را می طلبند و خدا در هر عالم به شأن و کار می پردازد.

۴. م: + شد

۵. م: گشت

۶. م: + دارد

۷. مقصود حروفیان است (مصحح).

مجردات الهی و حروفِ یبّاتِ سبحانی است. و چون به حکم ﴿مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ ترکیبات آن مجردات نامتناهی است، و هر ترکیبی از آن روح و مربی مظهری [است] ^۲ به حکم تغلیب؛ لاجرم استعدادات مظاهری ^۴ متفاوت هستند. ^۵ و این سخن به شرح احتیاج دارد. و مقصود ما در این فصل آن است که با تو بیان کنیم که حلال بودن و حرام بودن اشیا و اوضاع ناپسندیده و پسندیده از کجاست.

بدان ای درویش! که هر استعدادی که در اصل فطرت در مقام اعتدال تمام واقع شده باشد و مربوب ترکیب معتدل کلمات مجردات الهی باشد، طبع او از هر چه نفرت کرد از منکرات باشد. و طبع او به هر چه میل کرد از مرغوبات باشد، و بالطبع عادل و قائماً بالقسط باشد. و این چنین استعدادات [از آن] انبیای ازمنه باشد و قوم آن زمان را چون اعتدال در استعداد به مثابه اعتدال استعداد انبیا نیست، بالضروره متابعت ایشان باید کرد تا عادل باشد، و هر کس نکند ظالم خواهد بود. و هر چه ملایم طبع معتدل نباشد و ملایم طبع سقیم باشد بر صاحب طبع سقیم حرام است؛ اما میل و نفرت طبع معتدل به اشیا و از اشیا، به تفاوت است [و به دلیل] آن است که بعضی حلال است و بعضی حرام و بعضی مباح و بعضی مکروه. و در این باب سؤال و جواب بسیار است ان شاء الله که به فرصت در هنگام صحبت به عرض مستحقان رسد.

ای درویش! شک نیست که بعضی چیزها نسبت با مشرب تو پسندیده می‌نماید و بعضی ناپسند. ^۶ و طبع تو به بعضی چیزها مایل است و از بعضی متنفر. اگر پیش تو چنان است که هر چه تو را به آن میل باشد، فی نفس الامر مرغوب و مفید است و

۱. م: + حروفات

۲. لقمان: ۲۷: وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و اگر آنچه در زمین است از درختان، قلم شوند و دریا مرکب شود که او را مدد رساند و پس از آن نیز هفت دریا مرکب شوند سخنان خدا پایان نیابد، بی‌گمان خدا عزیز حکیم است.

۳. م: + اند

۴. م: + مظهری

۵. م: + است

۶. م: + ناپسندیده

آن میل تو از روی عادت و تقلید نیست؛ و با هر چه تو را از آن نفرت است، فی نفس الامر فحشاء و منکر است و آن نفرت تو از روی عادت و تقلید نیست؛ این معنی را برهان می‌باید. اگر برهان هست مبارک باد! و اگر نیست و می‌دانی که بر هر چه از این قبیل بر سبیل عادت و تقلید فراگرفته باشی، اعتماد نیست. پس بالضروره ترک عادت پرستی و تقلید مقلد باید کرد و به میل طبیعت خود نباید رفت. و مقلد محقق باید شد، و آن چیز را دوست باید داشت که «کامل»^۱ دوست داشت و آن چیز را باید دشمن داشت که «کامل» دشمن داشت، و ادب آن را باید دانست که او به آن امر کرد، و بی ادبی آن را باید شناخت که او از آن نهی کرد.

ای درویش! آنچه پیش طبع معتدل که در اعتدال قائماً بالقسط است ادب است، و عبارت از شریعت است، کما قال (ع) «أَدَبُنِي رَبِّي».^۲ پس هر امر که مشروع است به ادب، و پاک و مرغوب است. و هر چه نامشروع است، بی ادبی و ناپاکی و متروک است. و مراد از مشروعات نه احکامی است که ابوحنیفه^۳ بر آن رفت یا شافعی^۴ یا شیخ فخرالدین،^۵ یا دیگری و بس، بلکه مراد از [مشروعات] هر [امری] است که اختلاف مذاهب در آن نباشد. اگر اختلاف نباشد، حقیقت آن به قلم تأویل قرآن ثابت شده باشد.

ای درویش! هیچ وصفی و آیینی اشرف و اکمل از آیین شریعت نیست که ظاهرش واسطه نظام عالم، و باطنش مرآت جمال نمای حضرت خالق و موجودات عالم است. و هیچ مجاهده نفس [و] هوایی^۶ دشوارتر از مداومت بر قواعد شریعت نیست. و بعضی از اهل طامات و ترهات که ستر اذهان^۷ کرده‌اند، از آن است که قدر شریعت ندانسته‌اند. مثلاً در شریعت آن است که حلال خوری و حلال کوشی و

۱. مرشد.

۲. التهذیب، ج ۳۱: پروردگارم مرا ادب کرد.

۳. نعمان بن ثابت بن زوطا یزدجردی (۸۰-۱۵۰ ق) امام و پیشوای مذهبی حنفی، فقیه و متکلم ایرانی تبار (معجم المؤمنین).

۴. شافعی امام و پیشوای مذهب شافعی (معجم المؤمنین).

۵. از شاگردان سید فضل‌الله استرآبادی (گولپینارلی ۱۳۷۴: ۷).

۶. م: + را

۷. م: ناخوانا + سترآنها

راست گویی؛ تأمل کن که چه مقدار احتیاط و مخالفت با نفس اماره بالسوء می‌باید کرد تا این سه امر به جای آورده شود، و به هیچ وجه شیطان را مجال مصلحت‌اندیشی و فریب نباشد. و ترک صحبت اهل دنیا، و قناعت به مایحتاج و گذشتن از سر «مالایعنی» در معاش، لازمه به جای آوردن این سه امر است. پس هر ترک و تجرید که از برای رعایت این هر سه امر باشد، او مرشد به حقیقت و شریعت است. و اگر در ترک و تجرید، نظر سالک بر طلب جاه و حرمت و نیک نامی و آنچه از این قبیل است باشد، بی‌شبهه نه حلال می‌خورد و نه حلال می‌کوشد و نه راست می‌گوید؛ و مرشد او به حقیقت، نفس اوست، از برای هوای خود، بلکه نزدیک اهل صفا اگر راست می‌گوید به حقیقت دروغ می‌گوید و اگر حلال می‌خورد، حرام می‌خورد، و اگر حلال می‌کوشد، حرام می‌کوشد. چنانکه حق تعالی از این معنی خبر می‌دهد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۱ یعنی چون آمدند [نزد تو]^۲ منافقان و گفتند که گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی و خدا می‌داند که تو رسول اویی، و خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویان‌اند.

ای درویش! راهی^۳ که از تو به خدا می‌رود از دل است و آنچه بر زبان تو می‌آید اگر در دل تو همان است صدق قول عبارت از آن است و اگر غیر آن است کذب قول عبارت از آن است لاجرم اگر بر زبان دل راست می‌گویی، راستگویی و سخن دل تو را هم گوش تو می‌شنود.

ای درویش! تو از خدا به حسب حجب فطرت و تنزلات دور افتاده‌ای، مراجعت می‌باید کرد. کما قال الله تعالی: ﴿ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۴ و دور افتادن

۱. م: + به

۲. منافقون: ۱. ای رسول ما چون منافقان نزد تو آمده گفتند که ما به یقین حقیقت گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی، فریب مخور، خدا می‌داند که تو رسول اویی و خدا هم گواهی می‌دهد که منافقان سخن به مکر و خدعه و دروغ می‌گویند.

۳. م: + به تو

۴. م: + راه

۵. فجر: ۲۸: بازگردد به سوی پروردگارت خوشنود و پسندیده.

تو از خدا نه به آن معنی است که خدا در مکانی باشد و تو از آن مکان به مکان دیگر افتاده باشی ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾ و ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ خدا با توست و تو را می‌بیند و تو را می‌شناسد و با تو سخن می‌گوید و تو او را نمی‌بینی و نمی‌شناسی و سخن او استماع نمی‌کنی. پس دور افتادن از او به این معنی است که او با تو باشد و تو او را نبینی و با تو سخن گوید و نشنوی و او تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی، چه دوری دورتر از این باشد.

ای درویش! حجابی که واسطه دوری توست، هم نورانی است هم ظلمانی. اما محبوب به حجاب ظلمانی، [به خدا] نزدیک‌تر است از محبوب به حجاب نورانی. به واسطه آنکه اسما و صفات حق نورند، و ظلمت ضد نور است، و ظهور اشیا با ضد اوست، ممکن که از وجه مناسبت و مشابهت، مقصود در نظر محبوب مقصود و مطلوب نماید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْحِجَابِ». و از اینجاست که بعضی از اهل خلوت و عزلت به واسطه ضعف دماغ، در عالم بی‌خبری مشاهده انوار گوناگون نمایند؛ و نیز اگر واسطه آن، نمودار ضعف دماغ نباشد، بلکه صفای خاطر و تزکیه نفس باشد، اما قوت ادراک به آنجا نرسد؛ که آن مشاهدات نیز نوعی از مصنوعات و مخلوقات است لاجرم آن را به ذات و صفات حق نسبت کنند، به آن مطمئن و خرسند شوند و در این حجاب خود را محبوب ندانند.

نظم:

حجاب از ظلمت نور است در راه وزین هر دو حجاب استغفر الله
حجاب نور عقل و روح و هوش است حجاب ظلمت چشم است و گوش است
ز چشم و گوش و عقل و روح بیدار اگر کردی شوی یکبارگی یار
به او بشنو به او می‌بین به او دان مبین خود را همین او بین و او دان
فدا کن جان و جانان شو به یکبار حجاب خود تویی از پیش بردار
ای درویش! اگر در هر شبی هزار بار همه عالم نورانی ببینی و تأویل و مدلول
آن را ندانی، مغرور مشو که مغرور شدن تو به واسطه آن است که پیوسته در خواب

۱. قاف: ۱۶: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلْمُ مَا تُؤَسَّسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: و به یقین ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم آنچه را که نفس او بدان اندیشه می‌کند و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم.

آن انوار نمی‌بینی. چون احیاناً مشاهده کنی، نفس تو را غروری از آن پیدا شود؛ [چرا] از نور آفتاب — که از بامداد تا شب همه عالم را نورانی دارد و به تربیت او چندین هزار هزار الوان، اشجار و اثمار مشاهده می‌کنی — و هیچ متعجب نمی‌شوی، و نفس تو مغرور نمی‌گردد [؟]

ای دوریش! هر چیز که در علم تو آمد، با تو دائم باقی است و فانی نمی‌شود. مثلاً اگر چنانکه زرینه‌ای از غیر زرگر فوت شود، آن کس به آن مفلس خواهد گشت. و اگر از زرگر فوت شود چون در علم او آن زرینه از روی علم ثابت است، علم او از آن زرینه از او جدا نخواهد بود. اما کسی که از این هر دو یکی بیش ندارد، یعنی زرینه‌ی بالعلم و بالفعل، کار او تمام نیست و در مقام نقصان است و بهره تمام نصیب آن کس است که هر چیز که بالفعل با او همراه است، بالعلم نیز همراه [او] باشد. و آنچه بالعلم همراه [او] است، بالفعل نیز همراه [او] باشد. اما فرق بسیار است میان آنکه چیزی بالعلم همراه او باشد و بالفعل نباشد، و آنکه بالفعل باشد و بالعلم نباشد.

هیئات، هیئات اکثر از آن زرگر را، از آن زرینه باید که در تحصیل آن، محتاج به غیر خود نیست و مراد او هم از او حاصل است. و حال غیر زرگر در تحصیل زرینه برعکس آن است، و این تفاوت بسیار بسیار است.

ای درویش! مراد از این مقدمه آن است که هر امری از شریعت که به تقلید و ایمان قبول کرده و بالفعل، تو را حاصل است اگر قطاع الطریق ریا و نفاق و عز و جاه و مقتدایی ناحق و آنچه از قبیل اخلاق ذمیمه باشد، آن را از تو بستانند، بی‌شبهه به تحقیق و عیان هیچ چیز با تو همراه نخواهد ماند. و اگر علم این امور تو را حاصل باشد و مراد بالعلم دانستن حقیقت این امور است نه دانستن کیفیت آن و بس، و بالفعل هم حاصل باشد، اگر نعوذ بالله به واسطه فتنه از حوادث ادراکات خبیثه، آنچه بالفعل است از تو فوت شود، آنچه بالعلم باشد به هیچ امکان فوت نشود. و هیچ قطاع الطریق آنچه تو را بالعلم حاصل است، یعنی علم الیقین از تو قطع نتواند کرد. و از اینجاست که گوینده کلمه توحید را به ظاهر شریعت، هر چند به تکلیفات شرعی قیام [نماید]، کافر نگویند و نجس‌العین نباشند. پس همچنانکه در قاعده

شریعت، حکم ایمان بر تصدیق دل و اقرار لسان است، در حقیقت حکم ایقان بر تصدیق دل و اقرار بیان از روی مشاهده و عیان است، چنانکه سلطان اولیا فرموده که «لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۱.

ای درویش! نزد اهل فضل و سایر محققین غیر خدا موجود نیست و همه^۲ موجودات صُور الهی اند «يَحْكُمُ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ»^۳ و مقتضای ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۴ هیچ صورت در عالم غیب نمانده است که چون آن صورت ببینی، مشاهده غیبی باشد بلکه آنچه در غیب است، نسبت با تو علم اشیا است. کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ﴿اللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ﴾^۵. چون علم اشیا از غیب و شهادت بر تو تجلی کند، بدانی که هر چیز که در نظر تو بود و هست صُور حق اند و حضرت حق در هر یک از اشیا متجلی است. پس کار تو به تجلی علم اشیا و علم نفس خود تمام خواهد شد. در این باب تأمل بسیار کن و هر شبهه و سؤال که وارد شود، بر صحیفه ضمیر ثبت کن «تا وقت آنکه باشد ما را به هم رسیدن».

[فصل پنجم]

بدان ای طالب درویش! که حضرت حق سبحانه و تعالی مسبب الاسباب است. یعنی هر چه آفریند و هر چه از قوه^۶ به فعل آرد، به ماده و سبب و واسطه باشد. چنانکه انسان را که بهترین موجودات و خلیفه ذات و مظهر صفات حق است، از ماده‌های آب و خاک و باد و آتش و فیض اجرام سماوات آفرید. تا این چنین ماده‌ها و سببها پیدا نساخت، این چنین خلقی عظیم و هیأت کریم نیافرید. بنابراین مقدمه بهشت و دوزخ و موجودات [و] عالم معاد و آخرت را هم ماده و سبب می‌باید، و ماده نقوش بهشت و دوزخ، فکرها و قولها و فعلهای فرزندان حقیقی و مجازی آدم است.

۱. معجم المفهرس: ما کنت اعبد رباً لم أره.

۲. م: + هم

۳. یعنی: قلم به آنچه درونش است حکم می‌کند.

۴. روم: ۳۰.

۵. پروردگارا حقیقت اشیا را همانگونه که هست به من بنمایان.

۶. م: + قوت.

ای درویش! هر فکری و هر قولی و هر فعلی که از تو صادر می‌شود آنچه از قبیل طبیات است، ماده و سبب آفرینش حور و قصور و اشجار ﴿تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱ و طیور خوش‌آواز، و نغمه‌های دلپذیر، و غرفه‌های مرصع از لعل و یواقیت^۲ و مروارید، و لباسهای سندس خضر و استبرق می‌شود. پس بالضروره به حکم ﴿لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَاتَّبِعْ سَبَبًا﴾^۳ هر کس متابعت اسباب طیبه کند، به نقوش طیبه واصل شود و آنچه از قبیل خبیثات است، ماده و سبب آفرینش حیّات^۴ و عقارب^۵ و جانوران درنده و آتشیهای عظیم و زمهریر [و] رمیم و شربتهای خون و ریم^۶ و امثال آن است. و هر کس که متابعت اسباب خبیثه کند به نقوش خبیثه واصل گردد. و این بهشت و دوزخ جاویدان است و اهل آن هم جاودانی‌اند، به واسطه آنکه مربی بهشت و اهل بهشت، صفت کلمه طیبه حق است. و مربی دوزخ و اهل دوزخ صفت غضب حق و کلمه خبیثه است و هر دو قدیم‌اند و منفک از ذات نیستند. لاجرم بعضی از مظاهر و مربوبات، مرحوم و بعضی مغضوب‌اند و به مقتضای ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾^۷ [و] ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ﴾^۸ هم اهل بهشت و اهل دوزخ در بهشت و دوزخ، در تحت تجلی ذاتی حق‌اند، بلا تفاوت. اما به ترتیب هر اسمی و صفتی از جمالی و جلالی ممتازند به مرحومی و مغضوبی. کما قال: ﴿وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾^۹ و در این مقدمه تأمل بسیار بسیار در آن است، ان شاء الله بر اذهان سلیمه سلیمه مشکل نماند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱. بقره: ۲۵.
۲. جمع یاقوت، (دهخدا).
۳. کهف: ۸۴ و ۸۵: در قرآن «من کل شی سبباً» آمده است.
۴. جمع حیّه، (دهخدا).
۵. جمع عقرب، (دهخدا).
۶. چرک، (دهخدا).
۷. یونس: ۲۵: و خدا به سوی سرای سلامت می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.
۸. حشر: ۲۳: او خدایی است که معبودی جز او نیست، پادشاه پاکیزه از عیبها، بخشنده ایمنی.
۹. یونس: ۲۵.

آنانکه غیر مغضوب‌اند، كما قال الله تعالى ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۱ کسانی‌اند که بر صراط مستقیم‌اند، یعنی بر خلقت نفس خود گواه و حاضرند و آنان که مغضوب‌اند^۲ بر صراط مستقیم^۳ نیستند، که بر خلقت موجودات و نفس خود گواه و حاضر نشده‌اند. كما قال الله تعالى ﴿مَا أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ﴾^۴.

ای درویش! قانون شریعت، از نماز و روزه و غیره به حکم ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۵ بر وضع صورت و هیأت پدر تو که آدم است نهاده‌اند و وضع صورت آدم بر صورت موجد آدم — عز شأنه — نهاده‌اند؛ كما قال «خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ»^۶.

این نوا در داده که ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۷ تا تو در آینه پرستش، یعنی نماز و روزه و حج و زکات و غیره خود را ببینی، و در آینه خود موجد و خالق خود را مشاهده کنی و از خلقت نفس خود بر خلقت آسمانها و زمین گواهی دهی و گواه عادل باشی نه گواه ظالم. همه کس دعوی شهادت کنند، اما گواه عادل آن کس است که در مقام استوار باشد، چنانکه حضرت خالق در خلقت اشیا در مقام قسط و عدل است که ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۸.
ای درویش! مجموع موجودات از روی وضع و خلقت حجتی است واضح و مخبری است صادق بر اثبات خالق اشیا که یکی است و قائماً بالقسط است. اما تا کسی خواننده این نوشته و مخبر نشود، این کتاب صامت [است]. موجودات را که

۱. حمد: ۷.

۲. این کلمه با خط دیگر بالای حرف «ب» نوشته شده است.

۳. کلمه «اند» که در متن است خط خورده و در بالای آن «نیستند» با خط دیگر نوشته شده است.

۴. کهف: ۵۱؛ من آنان را حاضر نکردم روز آفرینش آسمانها و زمین و نه هنگام آفرینش خودشان. خودشان.

۵. بقره: ۲۸۶؛ خداوند هیچکس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازد.

۶. حدیث قدسی است.

۷. اسراء: ۸۴؛ بگو هر کس بر طبیعت خویش کار می‌کند.

۸. آل عمران: ۱۸؛ خدا گواهی داده است که معبودی جز او نیست و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی داده‌اند که اوست که عدالت را برقرار می‌کند.

نسبت با خواننده و داننده اصطلاح خدایی در قوانین کتاب مفردات و مرکبات موجودات ناطق نخواند از «اولوا العلم»^۱ که شهود عدول‌اند نخواهد شد. سعی کن و تعافل منمای که شاید به یمن عنایت ازلی بر حقیقت نفس خود و حقیقت موجودات مطلع شوی، و از ظلمت حجاب پندار و خودبینی و تقلید خلاص یابی، و به مقامی رسی که در آن مقام تو نباشی، و همه تو باشی. و خود را بینی و همه خود را بینی.

بیت:

بشنو مثلی اگر چه عام است کج‌دار و مریز این مقام است ای درویش! حضرت حق می‌فرماید که ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى﴾^۲ پس بالضرورة سعی باید کرد تا در این عالم مشاهده ذات و صفات حق و ملائکه و بهشت و دوزخ و هر چه در عالم معاد موعود است، دست دهد که به حکم این آیه اگر در این عالم، این مشاهدات دست ندهد، در آن عالم دست نخواهد داد.

ای درویش! کیفیت عالم معاد دانستن، کار مشکل است و علم عظیم [می‌خواهد] و اهل تصوف را در این مسئله اختلافاتی است، که اگر به بیان مذهب و معتقد هر یک مشغول می‌شوی سخن به تطویل می‌انجامد.

ای درویش! الحاد و اباحه عقبه‌ای است بر راه توحید، که بسیار مرکبهای تیزگام سالکان و طالبان در آن عقبه فرو مانده‌اند. به تخصیص در این روزگار که سخنان اجمال متصوفه در افواه عوام افتاده است و به مجرد شنیدن تمثالات که در آفتاب و آبگینه و نحل و موم و حباب و آب، به نظم و نثر گفته‌اند، هر کس خود را موحدی تصور کرده‌اند. و هر کس که از این عقبه نگذشت، ای کاش که قدم در راه نهادی. و آنکه سخن توحید شنید و حقیقت آن فهم نکرد، ای کاش از تقلید نگذشتی. و هر کس که از این عقبه گذشت گوی سعادت دو جهانی از میدان دولت جاودانی برد.

ای درویش! بدان که بعد از خرابی بدن، روح انسان را البته و بی‌شبهه شعور و

۱. عالمان.

۲. کز صحیح است.

۳. اسراء: ۷۲: در قرآن «وَمَنْ كَانَ...» آمده است: و هر کس که در این دنیا نابینا باشد پس او در آخرت هم نابینا باشد.

آگاهی در لباس انسانی که کسوت اهل بهشت است و یا حیوانی، که کسوت و لباس اهل دوزخ است خواهد بود. نه به طریق تناسخ — لعنهم الله تعالی — بلکه چنانکه جمیع کتب سماوی^۱ و احادیث نبوی به کیفیت آن ناطق است.

ای درویش! بدان که فرزندان آدم را با حضرت حق — عز شأنه — دو حالت است: اول حالت عبدیت^۲، دوم حالت محبت، و هر کس که در مقام محبت است در بهشت درجات است. و هر کس که در مقام عبدیت است در مقام و بهشت نجات، کما قال: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^۳. هر کس که محکوم حکم تجلیات اسما و صفات است^۴ در جنت نجات است. و هر کس که محکوم حکم تجلی ذات است در محبت^۵ در جنت درجات است و هر که نه در مقام عبودیت و نه در مقام محبت است ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۶ وصف حال اوست. و در بیان مراتب عبدیت و محبت سخن بسیار است و وعده ما در این رساله بیان قواعد آداب و اوضاع فقر و درویشی بود، و در آن باب نیز جهت اعتماد بر اذهان سلیم و طباع مستقیم زیاده اطناب نرفت.

امید به حضرت و اهب العطايا و اثق است، که قدم اخلاص ما را بر جاده اساس شریعت مصطفوی ثابت دارد. و قلم اعتقاد ما را بر صفحه ولایت مرتضوی جاری گرداناد، و یاران و دوستان ما را به ذخیره اعتقاد ما غنی سازد، «بِفَضْلِهِ الْقَدِيمِ وَ إِحْسَانِهِ الْعَمِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ وَليِّنَا وَ مولانا علی و اولادِهِمَا وَ عترتِهِمَا الْمَعْصومين وَ سَلَّمَ تسليماً كثيراً كثيراً» تم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. م: حاشیه + سماوی

۲. م: حاشیه + عبودیت

۳. الرحمن: ۴۶: و کسی را که از مقام پروردگارش بترسد در بهشت نعیم است.

۴. م: + و

۵. م: + است

۶. اعراف: ۱۷۹: آنها مانند چهارپایان اند، بلکه آنها گمراه ترند.

منابع

- آژند، یعقوب، ۱۳۶۹، حروفیه در تاریخ، تهران.
- آقا بزرگ، الذریعه، ج ۲۵.
- ثبوت، اکبر، ۱۳۵۶، «حروفیه»، نشریه‌ی فلق، دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، دفتر دوم.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۰، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، تهران.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، «حروفیه در عصر تیموری»، روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۸۳/۱۰/۲۲.
- شبیبی، کامل مصطفی، ۱۳۵۹، تشیع و تصوف، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران.
- عباسی، حبیب‌الله، «از شاعری تا شوریدگی»، روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۰ و ۱۱/۱۱/۱۳۷۹.
- فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه‌ی بروسه، ج ۲، بخش ۱، به کوشش توفیق هـ سبحانی.
- کیا، صادق، ۱۳۳۰، واژه‌نامه‌ی گرگانی، تهران.
- گولپینارلی، عبدالباقی، ۱۳۷۴، فهرست متون حروفیه، ترجمه‌ی توفیق هـ سبحانی، تهران.
- منزوی، احمد، ۱۳۴۸، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۲، تهران.
- هوار، کلمان، ۱۳۶۰، مجموعه‌ی رسائل حروفیه، تهران.